

چطور زیبای خفته را بیدار کنیم؟

گزارش چهل و دومین نشست نقد آثار ادبی کودک و نوجوان



مطبوعات به عنوان منتقد ادبی - هنری آغاز کردند و چندین جایزه برای نقدهای شان در جشنواره‌های ادبی برده‌اند. علاوه بر قصه‌نویسی و ترجمه برای کودک و نوجوان، نمایش‌نامه‌نویسی و کارگردانی هم می‌کنند که برخی از نمایش‌های شان را من در تالارهای تأثر شهر دیده‌ام.

خانم یثربی در حال حاضر، علاوه بر تدریس در دانشگاه، مسئولیت نشر «نامیرا» را به عهده دارند. ایشان سردبیر فصل‌نامه «عشق سوم» هستند که از معدود نشریاتی است که در کنار پژوهشنامه و کتاب ماه کودک و نوجوان، به شکل تخصصی به موضوع کودک و نوجوان می‌پردازد و تاکنون سه شماره از آن منتشر شده است. خانم یثربی هم‌چنین، مسئولیت واحد خلاقیت سازمان کودک استثنایی و واحد تأثر مدارس فرزندانگ و

چهل و دومین نشست منتقدان آثار تخیلی، با عنوان «ادبیات پیش دبستانی، دستاوردها و تجربه‌ها» با حضور چیس‌تا یثربی و گروهی از منتقدان ادبی، یکشنبه ۸۲/۴/۲۳ برگزار شد.

در خدمت سرکار خانم چیس‌تا یثربی هستیم. خانم شعبان‌نژاد امروز صبح یک سفر کاری به خارج از کشور داشتند و رفتند و عذرخواهی کردند. سرکار خانم سوسن طاق‌دیس، متأسفانه برادرشان فوت کردند و الان در شیراز هستند و ایشان هم عذرخواهی کردند. ما هم از جانب شما، به ایشان تسلیت گفتیم و گفتیم که ان شاءالله خداوند به ایشان صبر بدهد.

خانم یثربی، متولد سال ۱۳۴۷ هستند و فوق‌لیسانس رشته روان‌شناسی تربیتی و دانشجوی دکتری در همین رشته. یعنی دیگر می‌توانیم به ایشان بگوییم سرکار خانم دکتر یثربی. ایشان از سال ۶۸، همکاری شان را با

مهدی کاموس: به نام خدا و با سلام به دوستان. همان‌طور که قبلاً اعلام کردیم، این نشست آخرین نشست از سلسله جلسات مربوط به ادبیات پیش‌دبستانی است. قرار بود در خدمت سرکار خانم‌ها شعبان‌نژاد، طاق‌دیس و یثربی باشیم. توضیح بدهم که چون تیراژ کتاب‌های مربوط به ادبیات پیش‌دبستانی به نسبت بالاست و نویسندگان بسیاری درگیر آن هستند، مجبور شدیم سه جلسه را به ادبیات پیش‌دبستانی اختصاص بدهیم. ولی ظاهراً دوستانی که بخواهند در زمینه ادبیات پیش‌دبستانی صحبت کنند، به اندازه نویسندگان یا علاقه‌مندان به این ادبیات نیستند.

سردبیری چند برنامه کودک و نوجوان در تلویزیون را برعهده داشته‌اند.

از جمله آفاری که از ایشان چاپ شده، به خصوص در زمینه ترجمه، بایستی به مجموعه آثار سیلوراستاین اشاره کرد. هم‌چنین، مجموعه کتاب‌های قصه‌های جزیره که با همکاری خانم قندهاری و خانم سلطان‌زاده ترجمه کرده‌اند. عجلتاً سی کتاب چاپ شده در کارنامه ایشان (از ترجمه و تألیف) هست. به هرحال، خانم یثربی به عنوان مدرس دانشگاه، نویسنده، مترجم، ناشر، منتقد و تهیه‌کننده، مسئولیت خودشان را سنگین کرده‌اند.

ما در جلسه امروز، حدود چهل و پنج دقیقه در خدمت خانم یثربی هستیم و صحبت‌های‌شان را درباره ادبیات پیش دبستانی می‌شنویم و بعد مثل جلسات گذشته، به بخش پرسش و پاسخ می‌پردازیم. توضیح آخر این که در دو جلسه‌ای که گذشت، به شکل جسته و گریخته، در مورد مشخصات و ویژگی‌های ادبیات پیش دبستانی و مشکلاتی که در زمینه تولید این نوع ادبیات وجود دارد، صحبت شد. خانم یثربی، ما در خدمت شما هستیم.

چیستا یثربی: سلام عرض می‌کنم خدمت دوستان گرامی و صاحب نظران مباحث کودک و نوجوان. خیلی سخت است وقتی قرار بوده در کنار دو تا از بهترین همکارانم باشم، ولی ناگهان می‌بینم تنهایی. خب، امیدوارم شما عزیزان مرا از تنهایی بیرون بیاورید و کمک کنید تا این بحث پر بار شود.

شنیدم راجع به نمایش نامه‌نویسی کودک و نوجوان قرار است که جلسه ویژه‌ای در کتاب‌ماه ترتیب داده شود و میزگردهایی گذاشته شود. دلم می‌خواهد قبل از این که وارد بحث شوم، به شما بگویم که به عنوان کسی که در زمینه تأثر کودک و نوجوان، چند سالی کار کرده‌ام، فقر نمایش نامه در زمینه کودک و نوجوان، خیلی احساس می‌شود و این چیزهایی که به اسم نمایش نامه درمی‌آید، خیلی‌هایش واقعاً نمایش نامه نیست، ضدنمایش نامه است و بچه را برای همیشه از تأثر بیزار می‌کند. حتماً پیش آمده که بچه‌تان را به نمایشی برده‌اید یا شاید پیش بیاید و ببرید، آن بچه، چنان بترسد و چنان نفرت پیدا کند که تا آخر عمر، دیگر هیچ میلی برای رفتن به تأثر نداشته باشد.

برای بچه من این اتفاق بارها افتاد. نمی‌گویم او را به کدام سالن تأثر بردم. به هرحال، به سالن تأثری بردم که برای کودک و نوجوان است. ما سه سالن تأثر داریم که برای کودک و نوجوان است. الان شده دوتا سومی را از بین برده‌اند یکی کانون است و دیگری تالار هنر.

می‌خواهم فقط این را خدمت‌تان بگویم که فاجعه این است که وقتی بچه من به دیدن تأثر بزرگسال می‌رود، چنین احساسی به او دست نمی‌دهد که شخصیتش دارد تحقیر می‌شود و دارند او را می‌ترسانند و به اسم یادگیری و آموزش، می‌خواهند در واقع یک بسته تبلیغاتی را به خوردش بدهند. ولی وقتی او را به تأثر کودک و نوجوان بردم، تأثری که مال سن خودش بود و قطعاً باید خیلی استفاده می‌کرد، چنان مشکل‌دار شد که وسط تأثر به گریه افتاد و از من خواست که برویم بیرون. خواهش می‌کنم از شما که حتماً این میزگردتان را بگذارید تا بفهمیم مشکل کجاست؟ من البته می‌دانم مشکل کجاست، ولی چون به بحث امروز ما مربوط نمی‌شود، نمی‌خواهم راجع به آن حرف بزنم.

اما بحث امروز ما مربوط به مبانی ادبیات پیش‌دبستانی است. ببینید دوستان گرامی، البته من جلسه‌های پیش در خدمت‌تان نبودم، ولی می‌دانم که همه شما پیش فرض‌هایی از این که یک ادبیات پیش دبستانی خوب چه باید باشد، در ذهن‌تان دارید. من نمی‌خواهم از این منظر وارد مقوله ادبیات پیش دبستانی شوم. همان‌طور که فرمودند، من کارهای مختلفی کرده‌ام که شاید خیلی‌هایش در ارتباط با هم بوده باشد، ولی رشته تحصیلی‌ام روان‌شناسی تربیتی و کودک است و آن جا بود که من برای اولین بار، متوجه شدم که اصلاً ادبیات کودک، چه پیش‌دبستانی و چه ادبیات خردسال، کودکان و نوجوانان، چه ویژگی‌هایی می‌تواند داشته باشد و ما از این قافله چقدر عقب یا جلو هستیم. منظورم این است که از سمت روان‌شناسی کودک، آمدم به سمت ادبیات کودک.

بنابراین، خیلی دلم می‌خواهد قبل از این که وارد تعاریف و مفاهیم ادبیات پیش دبستانی شوم، اول یک مقدار راجع به بچه پیش‌دبستانی صحبت کنیم. ممکن است شما بفهمید که ما می‌دانیم بچه پیش‌دبستانی کیست. پیازه گفته و همه هم می‌دانیم که مثلاً او در مرحله عملیات‌سازی است و مفاهیم انتزاعی را نمی‌فهمد، ویژگی‌هایی دارد که اگر به آن توجه کنیم و آن را بشناسیم، هم ادبیات پیش‌دبستانی‌مان رشد می‌کند، هم نمایش‌نامه‌نویسی برای کودکان‌مان. آن وقت دیگر بچه، وسط نمایش جیغ نمی‌زند که مرا ببرید بیرون از سالن. آن وقت بچه، وقتی برایش کتاب می‌خوانیم، نمی‌آید مشت بکوبد و کتاب را ببندد؛ چون معلوم است که ارتباط برقرار نکرده. به نظر من باید یک مقدار از این طرف‌تر شروع کنیم. قبل از این که بحث کنیم که ادبیات پیش‌دبستانی چیست، باید ببینیم کودک و

مخاطب پیش دبستانی کیست و چه ویژگی‌هایی دارد.

من نمی‌دانم شما در این مورد چقدر با همدیگر به شور و بحث نشستید. چیزهایی که من می‌خواهم بگویم، همه‌اش هم تئوریک نیست و من آن‌ها را از کتاب‌های آکادمیک بیرون نکشیده‌ام. بیشتر حاصل تجربیات من بوده. می‌دانید من کلاس اول دبستان سال‌ها تأثر درس دادم، به بچه‌های کلاس اول در مدارس غیرانتفاعی که درس تأثر هم دارند. اسم مدرسه را نمی‌برم تا برای آن مدرسه تبلیغ نشود. جز مدرسه فرزانه‌گان که برای نوجوانان بوده، من در مقطع اول دبستان، تأثر درس دادم. بعضی مدارس لوکس که پول زیاد می‌گیرند از دانش‌آموز، به جای درس نقاشی و هنر درس تأثر گذاشته‌اند. این خیلی خوب است، ولی به شرطی که پیوسته و ادامه‌دار و برنامه‌ریزی شده باشد؛ نه این که یک سال تأثر بگذارند و سال بعد یادشان برود. آن جا بود که من با اتودها و تمرین‌هایی که به بچه‌ها می‌دادم، باوجود این که آن‌ها پیش‌دبستانی نبودند و اول دبستان بودند، متوجه یک سری مسائل شدم.

از پیش دبستانی‌ها شروع می‌کنیم. به نظر من، وقتی می‌خواهیم برای بچه‌ها بنویسیم، باید خیلی ویژگی‌ها را در نظر بگیریم. مهم‌ترین نکته این است که بدانیم این بچه، اصولاً نسبت به واقعیت‌های بیرونی جامعه خودش، چقدر اشراف دارد که بخواهیم برایش از واقعیت بنویسیم. نوشتن برای بچه‌های پیش دبستانی واقعاً سخت است؛ حتی سخت‌تر از نوشتن برای بزرگسالان یا نوجوانان. علتش این است که ما با بچه‌های پیش‌دبستانی نمی‌توانیم خیلی راحت هم‌ذات‌پنداری کنیم و خودمان را جای آن‌ها بگذاریم.

می‌دانیم که بچه‌ها از سه سالگی به بعد است که به تدریج، به وجود خودشان هوشیاری پیدا می‌کنند. در این سن، بچه‌ها متوجه می‌شوند که خودی وجود دارد. تا قبل از آن، درهم تنیده فکر می‌کردند و خودشان را بخشی از واقعیت‌های بیرونی و واقعیت‌های بیرون را بخشی از خودشان تلقی می‌کردند و نمی‌توانستند تفکیک کنند. مثلاً بچه قبل از سه سالگی شاید بین خودش و مادرش جدایی نبیند. اصلاً به مفهوم «من» آگاهی ندارد و نمی‌تواند بگوید: من! ولی هرچه زمان می‌گذرد، از سه سالگی به بعد، اگرچه با کمی تأخیر در بعضی جوامع، این آگاهی نسبت به خود پدید می‌آید و فرد می‌داند که حالا یک واقعیت مجزا از جهان بیرون است. در این مرحله، او می‌تواند بین جنبه‌های عینی موقعیت‌ها، تفاوت قائل شود، یعنی کم‌کم بین فاعل که خودش باشد و جنبه‌های بیرونی



موقعیت که قبلاً فکر می‌کرده با آن‌ها یکی است فرق می‌گذارد. قبل از این، اگر دستش را می‌گذاشت روی میز، تشخیص نمی‌داد که این خودش است که دارد این کار را می‌کند.

به هر حال، کم‌کم که این هوشیاری در کودک شکل می‌گیرد، به شبکه‌ای از روابط دنیای بیرونی می‌رسد و همین کم‌کم می‌کند تا وجود خودش را در دنیا ادراک کند. البته، هنوز سرنوشت خودش را نمی‌شناسد. روان‌شناسان تربیتی می‌گویند، کودک از سه سالگی به بعد، به ادراک وجود خودش در دنیا می‌رسد، ولی هیچ آگاهی به سرنوشت ندارد و نمی‌داند که قرار است به عنوان یک انسان زندگی کند و سرنوشت خاص و یکتا و منحصر به فرد داشته باشد.

خلاصه این که کودک، وقتی به هوشیاری می‌رسد، ویژگی‌هایی دارد که از مهم‌ترین این ویژگی‌ها، خود میان‌بینی است یا خود جهان‌بینی علی. کودک تصور می‌کند در مرکز دنیا واقع شده و هرچه در این دنیاست، برای او ساخته شده و هر اتفاقی که می‌افتد، به خاطر وجود اوست. مثلاً اگر ماه در شب می‌درخشد و خورشید روز را روشن می‌کند، برای این است که او بتواند ببیند یا اگر مثلاً شب هوا تاریک می‌شود، برای این است که این بچه بتواند بخوابد. مثلاً وقتی ماه را می‌بیند، به مادرش می‌گوید، ماما ماه دارد دنبال ما می‌آید؟ ابر دارد مرا دنبال می‌کند؟ خودش را مرکز جهان می‌بیند. در واقع، این خود جهان‌بینی یا خود میان‌بینی، از ویژگی‌های بچه پیش‌دبستانی است که البته بین چهار تا شش سالگی کم‌رنگ‌تر می‌شود، ولی هنوز هست.

ویژگی بعدی، خودمیان‌بینی «زمانی» است. در واقع، خودش را معیار زمان می‌داند و زمانی به جز زمان خودش را درک نمی‌کند. اگر از او بپرسیم که تو بزرگ‌تری یا پدرت؟ می‌گوید: من. برای این که تا یادش می‌آید، او بوده که پدرش را می‌دیده، اصلاً این تصور انتزاعی را ندارد که زمانی که او هنوز وجود نداشته، پدرش بوده باشد. اگر هم بگوید که خودش کوچک‌تر از پدرش است، منظورش از کوچک‌تر، قد و اندام است و اصلاً زمان نیست. او هنوز مفهوم زمان را درک نمی‌کند.

مرحله بعد، مرحله جاندارپنداری است که شما که دست‌اندرکار ادبیات هستید، کاملاً با آن آشنا باشید. کودک گرایش دارد که تمام موجودات اطرافش را جاندار ببیند. اصولاً چهار تا شش ساله‌ها، هرچیزی را حتی اگر حرکت هم نداشته باشد دارای حس و زندگی می‌دانند. اما بچه‌های ۶ تا ۸ ساله، در واقع یک جور زندگی را با حرکت تعریف می‌کنند.

آن‌ها اشیای ساکن و بی‌حرکت را دارای

زندگی نمی‌دانند و فقط و فقط موجوداتی را که حرکت می‌کنند، زنده می‌دانند. برای این است که شما بچه ۶ تا ۸ ساله را که در خانه تنها بگذارید، مثلاً وقتی پرده تکان می‌خورد، فکر می‌کند پشتش روح است. ممکن نیست فکر کند که این تکان خوردن پرده بی‌معناست و هیچ موجود جاندار در کار نیست. فکر می‌کند هر حرکتی که وجود دارد، با مفهوم زندگی و زنده بودن یک موجود دیگر در ارتباط است. البته بچه‌های ۸ تا ۱۰ ساله، تفاوت حرکت‌ها را تشخیص می‌دهند؛ یعنی می‌دانند حرکت ارتجالی، حرکتی که خود به خود پدید می‌آید، بستگی دارد که خودانگیخته باشد یا خودانگیخته نباشد. اگر موجود خودش، خودش را به حرکت در بیاورد، زنده است و اگر دیگران به حرکتش در بیاورند، زندگی ندارد و در واقع شیء است. مثلاً اگر چرخ حرکت کند جلوی آن‌ها، می‌فهمند یکی دارد این را به حرکت در می‌آورد.

در حالی که بچه ۴ تا ۶ ساله، فکر می‌کند که این چرخ زنده است و دارد دنبالش می‌کند. شما بچه کوچک را ببرید در خیابان، می‌گوید: وای، ماشین دنبالم کرده! دقیقاً ماشین را زنده می‌داند و چراغ‌هایش را چشم می‌بیند و فکر می‌کند که دارد نگاهش می‌کند و دارد به او چشمک می‌زند. همین جور که ممکن است در مورد ستاره‌ها و ماه این احساس را داشته باشد یا ابری که حرکت می‌کند. هواپیما را که حتماً زنده می‌بیند کمی که سنش بیشتر شود، یعنی از ۶ تا ۸ سال، دیگر تمایز قائل است بین موجودی که خودش دارد حرکت می‌کند و وسیله‌ای که آن را به حرکت درمی‌آورند. حالا دیگر می‌فهمد که اگر ماشین حرکت می‌کند، دلیلش این است که راننده‌ای آن را می‌راند.

می‌خواهم بگویم که جاندار پنداری و این که

یثربی:

ادبیات پیش دبستانی،

به نظر من جوهره

آماده‌سازی ذهن کودک

برای زندگی است

و حتی روان‌شناسان تربیتی،

معتقدند و من هم چنین

اعتقادی دارم که

بیش از آموزش و

پیش از آموزش،

این ادبیات برای بچه

لازم است.

شما اول ادبیات را

وارد زندگی کودک کنید

و بعداً به او آموزش بدهید.

الان در مهد کودک‌ها

و کودکستان‌ها،

آموزش زبان انگلیسی،

شطرنج، شنا،

حروف الفبای فارسی و...

مد شده

تمام موجودات طبیعت، از یک حس حیاتی برخوردارند، ویژگی خیلی قشنگی است و خیلی در ادبیات به کار می‌آید. البته، باید این را در نظر داشته باشیم که یک ویژگی کودکان و آن هم مخصوص بچه‌های پیش‌دبستانی است. بچه در دبستان، دیگر چنین احساسی ندارد و تفاوت‌ها را تشخیص می‌دهد. کودکان وقتی که اشیای پیرامون خودشان را هوشیار می‌پندارند، نسبت به آن‌ها واکنش نشان می‌دهند. شما ممکن نیست یک بچه مثلاً شش ساله را ببرید به باغ و او به خاک، سنگ، کرم خاکی و... واکنشی نشان ندهد؛ مگر این که آن بچه به دلایلی مشکل داشته باشد و مثلاً از افسردگی رنج برد. می‌بینید که دائم در تکاپوست تا با تمام وجود، با این مظاهری که او جاندار می‌پنداردشان، ارتباط بگیرد. البته، واقعاً اگر به مفهوم آفرینش الهی نظر داشته باشیم، از لحاظ حسی شاید همه چیز جان داشته باشد. به هر حال، کودک این‌ها را مثل انسان می‌بیند و فکر می‌کند که در برابر کُش او، آن‌ها دقیقاً واکنش نشان می‌دهند. ویژگی دیگر «ساخته پنداری» است. کودک فکر می‌کند همه چیز را یک نیرویی، خدا یا انسان ساخته است. از دید بچه، زمین را کنده‌اند تا رود در آن جریان پیدا کند. فکر نمی‌کند این رود خودش به وجود آمده. دنبال این است که چه چیزی را چه کسی ساخته است. برای همین است که در این سن، خیلی در پیش‌دبستان می‌پرسند که خدا را چه کسی پدیدآورده یا خدا را چه کسی ساخته. حداقل من در کودکستان می‌بینم که بچه‌ها خیلی این سؤال را می‌پرسند. البته، بچه‌ها هر روز تغییر می‌کنند و بچه‌های امروز، مثل بچه‌های زمان ما نیستند و قطعاً ما سؤال‌هایی را که این‌ها می‌پرسند، شاید به این شکل نمی‌پرسیدیم. برای این که این‌ها در معرض انواع و اقسام اطلاعات هستند؛ اینترنت و بازی‌های کامپیوتری و... می‌بینیم بچه هنوز مدرسه نرفته، خیلی راحت با استفاده از ماوس کامپیوتر می‌تواند وارد یک دنیای کاملاً تخیلی شود و خودش چیزهایی پدید بیاورد. بنابراین، سؤال‌های‌شان شاید یک مقدار تغییر کرده باشد، ولی بعضی سؤال‌های اساسی‌شان که کاملاً به ویژگی‌های روحی یک کودک پیش‌دبستانی ربط دارد، تغییر نمی‌کند. مثلاً این که خدا را چه کسی پدید آورده یا خدا را چه کسی ساخته؟ این یک سؤال اساسی، در بین تمام بچه‌های دنیاست. برای این که این‌ها همیشه پیش خودشان فکر می‌کنند که قطعاً باید کسی آن را ساخته باشد. مدام می‌پرسند مثلاً «ماه را چه کسی ساخته؟» و یا «خورشید را چه کسی ساخته؟» بعضی وقت‌ها واقعاً کلافه‌کننده

می‌شود؛ چون هر جوابی که به آن‌ها می‌دهید، دوباره برای همان هم یک سؤال دارند: خُب، آن را چه کسی ساخته؟ به خصوص در مورد سؤال‌های مربوط به خدا که به نظر من واقعاً خیلی ادبیات باید به داد ما برسد. وقتی می‌خواهیم راجع به خدا و بهشت و جهنم و راجع به گناه و راجع به مفاهیم انتزاعی، با این بچه‌ها حرف بزیم، ادبیات باید به دامن برسد. من دیدم یک معلم دینی کلاس اول، وقتی بچه‌ها از او پرسیدند، خدا را کی به وجود آورده، گفته: خدا را کسی نساخته بچه‌ها. خدا واجب‌الوجود است. حالا اگر بخواهی واجب‌الوجود را برای بچه کلاس اول توضیح بدهی، واقعاً خیلی مشکل است. خودتان می‌دانید دیگر. این جاهاست که ادبیات واقعاً می‌تواند به داد ما برسد. مثلاً تمثیل، نماد و قصه‌های نمادین خیلی می‌تواند کمک کند که تا به چنین سؤال‌هایی جواب بدهیم. ویژگی دیگر، «غایب انگاری» است؛ یعنی بچه‌ها برای هر چیزی، هدفی در ذهن‌شان دارند. اصلاً نمی‌توانند فکر کنند چیزی بی‌هدف باشد. مثلاً فکر می‌کنند آب حرکت می‌کند که به دریا برسد. ما هم می‌دانیم آب حرکت می‌کند که به دریا برسد، ولی او فکر می‌کند اگر آب به دریا نرسد، پس نباید حرکت کند. بنابراین، برای هر چیزی یک حرکتی در ذهن‌شان دارند. مفهوم واقعیت زمانی، در ذهن‌شان جریان پیدا می‌کند تا بتوانند به صورتی کاملاً عینی آن را ببینند و لمس و احساس کنند. شما می‌دانید که در مرحله پیش‌دبستانی، مفاهیم انتزاعی هنوز برای بچه‌ها جا نیفتاده است. اصلاً قوه درک مفاهیم انتزاعی را ندارند و واقعیات عینی برای‌شان مهم است و مهم‌تر از همه این که فکر می‌کنند هر چیزی که وجود دارد، باید به یک دلیلی باشد. مثلاً اگر بنده این جا نشسته‌ام، الان اگر بچه کوچکی این جا بود، فکر می‌کرد که من این جا نشسته‌ام تا صدایم ضبط شود. حتماً بین من و این میکروفون، یک ارتباط علت و معلولی و غایی برقرار می‌کرد. او خیلی سریع می‌خواهد بین واقعیات عینی، ارتباط غایی و هدفدار برقرار کند. ویژگی بعدی، سحرآمیزی است. بچه احساس می‌کند که هر چیزی می‌تواند چیز دیگری را پدید بیاورد. اساساً دو چیز که در مجاورت هم قرار بگیرند، از دید کودک قادر هستند که هر کدام چیز دیگری را پدید بیاورند. مثلاً می‌گوید ابرها را پرنده‌ها پدید می‌آورند؛ چون می‌بیند این‌ها در کنار هم و هر دو در آسمان هستند. در صورتی که لزوماً این جور نیست. مثال ساده‌اش این است که اگر شما بچه کوچولویی را کنار یک خانمی بگذارید، قطعاً فکر می‌کند او

مادرش است. اولین چیزی که به ذهنش می‌رسد، این است. یا مثلاً اگر یک عروسکی را کنار یک عروسک دیگر بنشانید، اولین بازی‌ای که می‌کند، مادر بازی است. بنابراین، در ذهنش این طور استنباط می‌کند که حتماً این یکی از آن یکی به وجود آمده. در روان‌شناسی به این می‌گویند «ارتباط سحرانگیز»: یعنی پدید آمدن چیزهایی از همدیگر. خیلی از این‌ها ممکن است درست باشد، ولی این طور نیست که حتماً بچه‌ای که کنار این خانم است، بچه او باشد. بعد می‌رسیم به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های بچه‌ها، به نام خودمیان‌بینی یا خودبینی اجتماعی که خیلی برای ادبیات مهم است. بچه اساساً قواعد ما را قبول ندارد؛ چون هنوز آن‌ها را نمی‌فهمد. تک‌گویی گروهی می‌کند، ولی ما فکر می‌کنیم دارد حرف می‌زند. با خودش حرف می‌زند، ما فکر می‌کنیم اسمش تخیل است. در واقع، تخیل‌شان حرف زدن با خودشان است. می‌خواهم به شما بگویم که بچه هنوز جامعه‌پذیر نشده و چون جامعه‌پذیر نشده، گویی دائم یک تک‌گویی گروهی با خودش دارد. مدام انگار با خودش صحبت می‌کند، ولی رو به جمع. در واقع، در تمام بازی‌ها می‌بینیم که بچه‌های پیش‌دبستانی، قاعده‌های خودشان را به کار می‌بندند. برای این است که با همدیگر نمی‌سازند. برای این است که اگر شما در یک مرکز پیش‌دبستان، بچه‌های کوچک پیش‌دبستانی را کنار هم بگذارید، کارشان به جنگ و دعوا و توی سر هم زدن می‌کشد و حتماً باید یک بزرگسال پیش آن‌ها باشد، ولی بچه‌های ابتدایی این طور نیستند. بچه‌های ابتدایی می‌توانند با هم بسازند؛ چون قواعد بازی را می‌پذیرند. در حالی که بچه‌های پیش‌دبستانی، هر کدام از بازی مفهوم خاصی را استنباط می‌کنند. در نتیجه، باید بزرگ‌تری بیاید و این‌ها را هدایت کند. مثال ساده‌اش صندلی بازی است. شما ممکن است ده هزار بار توضیح بدهید که آقا جان، وقتی من صدای موسیقی را خاموش کردم، آن کسی که صندلی ندارد، سوخته است و باید از بازی بیرون برود. می‌بینیم سه تایی می‌نشینند روی همدیگر و اصلاً متوجه این قضیه نیستند که قرار است به هر حال یکی بسوزد. بعدهم به آن‌ها برمی‌خورد و اگر به یکی‌شان بگویی، تو سوختی و باید بروی بیرون، می‌گوید نه، من نسوختم. این سوخت! یعنی متوجه نمی‌شوند که بازی قواعدی دارد. این خیلی مهم است. ما معمولاً قصه‌های مان را براساس ویژگی‌های بزرگسالان می‌نویسیم. البته نه همه ما. خیلی از ما واردیم که چطور بنویسیم. سال‌ها پیش (سال ۶۹ و ۷۱) که خودم هم جوان‌تر بودم



و در این زمینه کم تجربه، سه سال سردبیر برنامه «شب به خیر کوچولو» بودم. در آن برنامه، باید شب‌ها برای بچه‌ها قصه می‌گفتم که بخوانند. می‌دیدم قصه‌هایی که از دید من خیلی عالی است، از دید پدر و مادرها فاجعه است. دو ساعت می‌آمدیم راجع به دختر بهار و دختر زمستان و این‌ها می‌گفتم و پدر و مادرها می‌گفتند، بچه‌ها اصلاً خوش‌شان نمی‌آید.

در عوض، یک قصه خیلی ساده در مورد یک موش و گربه یا ارتباط دو حیوان با همدیگر، برای بچه‌ها خیلی جذاب بود. با خودم می‌گفتم، نگاه کن نویسنده‌اش در عرض یک دقیقه، این را در تاکسی نوشته و خیلی با اکراه آن را پخش می‌کردیم، اما می‌دیدیم خیلی مطلوب است، الان می‌دانم که چون از آن روابط دو دو تا چهارتایی انتزاعی دور بود و می‌رفت سراغ عینیات، بچه‌ها هم دوستش داشتند. بچه در موقع خواب نمی‌خواهد انتزاع کند، نمی‌خواهد بهشت و جهنم و مفاهیم عشق و امنیت و عدالت و آزادی را بفهمد. اگر هم می‌خواهد این‌ها را بفهمد، در قالب یک داستان بسیار ساده و با یک استخوان‌بندی خیلی ساده، می‌تواند متوجه این‌ها شود. آن موقع ما نمی‌فهمیدیم و شاید متوجه نبودیم که ارتباط کلامی با بچه پیش‌دستانی باید چگونه باشد.

از این ویژگی‌ها گریز می‌زنم و می‌روم سراغ ادبیات پیش‌دستانی. حالا اصلاً چرا ادبیات پیش‌دستانی؟ این سؤالی است که خیلی از مربی‌های تربیتی از ما می‌پرسند. مثلاً در بعضی از مدارس در واقع خیلی به ادبیات بها نمی‌دهند و کتابخانه ندارند و یا کتابخانه دارند، ولی کتاب‌های بسیار ضعیف در آن وجود دارد. من واقعاً دلم می‌سوزد وقتی می‌بینم دختر خودم، چه کتاب‌هایی را از کتابخانه امانت می‌گیرد و می‌آورد. نام نمی‌برم که به هیچ جا و هیچ کسی توهین نشود. در حالی که کتاب‌های خیلی خوبی وجود دارد که می‌شود آن‌ها را به کتابخانه‌های مدارس برد. این مدرسه‌ای که دخترم به آن جا می‌رود، مثلاً یک مدرسه خوب است؛ مدرسه دانشگاه است. پس مدارس دیگر چه هستند؟! آن وقت پیش خودم می‌گویم، ادبیات پیش‌دستانی، واقعاً شفای درد خیلی از خانواده‌ها و مربیان تربیتی است. چرا؟ برای این که ادبیات پیش‌دستانی، وسیله‌ای است که اولاً انگیزش‌های بچه‌ها را بشناسیم و آن‌ها را به راه درست هدایت کنیم. دوم این که مفاهیم خیلی اساسی‌تری را که قرار است در زندگی‌شان با آن سروکار داشته باشند، مثل عشق و دوست داشتن همدیگر یا مثل مفهوم آزادی، کمال‌جویی و نوع دوستی. این‌ها را از بچگی به آن‌ها، توسط این

ادبیات، آموزش بدهیم. ما نمی‌توانیم ایمان مذهبی را مستقیم به این بچه‌ها آموزش بدهیم. ناچار باید به ادبیات چنگ بزنیم. سوم این که می‌توانیم احساس زیبایی‌شناختی را در بچه رشد دهیم. ادبیات دید قوی‌تری از زندگی به بچه می‌دهد. زاویه نگاه بچه را دگرگون می‌کند. او می‌تواند بفهمد زیبایی چقدر نقش دارد و مثلاً اگر این تنگ‌شیشه‌ای نبود و پلاستیکی بود فرق داشت. فرق این دو تا را دیگر می‌تواند تشخیص بدهد.

در واقع، ادبیات ذوق زیبایی‌شناسی بچه را پرورش می‌دهد که این‌ها را دیگر همه می‌دانیم، ولی می‌خواهیم بگوییم در دوره پیش‌دستان، این مسئله خیلی مهم است. مهم‌تر از همه، این است که بچه را آماده می‌کند برای زندگی؛ چون ادبیات پیش‌دستانی، درست که براساس تقابل خیر و شر درست شده، به بچه یاد می‌دهد که همان‌طور که خیر در زندگی‌ات وجود دارد، شر هم هست. اصلاً به دنیا نیامدی که فقط خوش بگذرانی و زندگی یک مهمانی طولانی نیست. البته، نمی‌شود این را به زبان ساده و مستقیم به بچه گفت. مگر می‌شود راجع به مرگ، به زبان ساده و خودمانی با بچه حرف زد؟ زمانی در روان‌شناسی، بعضی مکاتب معتقد بودند که می‌شود. و نمی‌دانید چه فاجعه‌ای پیش آمد و آن نسل، چه نسل تلخ و بدبینی از آب در آمد. در خارج، زمانی گفتند همه چیز را به بچه مستقیم بگویید؛ حتی مرگ را. مثلاً یک موش مرده را با بچه خاک کنید. بیست روز بعد بروید و خاک را بشکافید و ببینید موش چه شکلی شده! پس این جاها هنر ادبیات به چه کار می‌آید؟ اگر قرار است همه چیز را با زبان کاملاً مستقیم به بچه بگوییم، پس در آینده چگونه می‌شود جلوی آن سرخوردگی‌ها و

فمینیست‌ها کتابی نوشته بودند که چرا خواهرهای سیندرلا را همیشه زشت‌شان می‌دهید؟
خب، شاید آدم بدجنس باشد، ولی قیافه‌اش خوب باشد.
چرا دماغ دراز و پاهایی به این بزرگی وزشتی و...؟
برای این که کارتون، بر اساس نشانه‌سازی‌های روحیه کودک ساخته می‌شود. وقتی زشت باشد، کودک راحت‌تر می‌تواند در ذهنش فکر کند که این بدجنس است، چون زشت است.
او بچه پیش‌دستانی است

ناامیدی‌ها را گرفت؟ به هر حال، موش مرده که چه عرض کنیم، آدم مرده را هم در آینده می‌بیند و می‌شناسد. بنابراین، فقط زمان لازم دارد که آماده شود برای درک واقعیت عظیمی مثل مرگ. من اصلاً نمی‌گویم مرگ واقعیت تلخی است. اگر درست به بچه آموزش داده شود، تلخی آن هم از بین می‌رود. می‌دانید خیلی از قصه‌های خوب دنیا راجع به مرگ است برای بچه‌ها آن‌ها بلد بودند چگونه انتقال بدهند.

ادبیات پیش‌دبستانی، به نظر من جوهره آماده‌سازی ذهن کودک برای زندگی است و حتی روان‌شناسان تربیتی، معتقدند و من هم چنین اعتقادی دارم که بیش از آموزش و پیش از آموزش، این ادبیات برای بچه لازم است. شما اول ادبیات را وارد زندگی کودک کنید و بعداً به او آموزش بدهید. الان در مهدکودک‌ها و کودکستان‌ها، آموزش زبان انگلیسی، شطرنج، شش، حروف الفبای فارسی و... مد شده. ماشاءالله دارند از پنج سالگی به بچه‌ها یاد می‌دهند! بعضی‌ها هم زودتر. هیچ لزومی ندارد وقتی هنوز بچه با زیبایی‌های ادبیات و هنر آشنا نشده، این چیزها را به او یاد بدهیم. به آن‌ها می‌گوییم، خیلی ممنون که دارید به بچه‌های ما به زور (چون بچه اصلاً آماده نیست در آن سن) حروف انگلیسی را یاد می‌دهید، ولی آیا اصلاً برای‌شان قصه‌های خوب خوانده‌اید؟ می‌گویند، این دیگر وظیفه شماست. ما فقط به آن‌ها یاد می‌دهیم. بعد خودشان ان‌شاءالله خواندن را یاد می‌گیرند. نه! این وظیفه مراکز تربیتی است، مثل مهدکودک‌ها و مدرسه‌ها که در کنار خانواده، لذت زندگی با ادبیات را به کودک بیاموزند.

پس ادبیات پیش‌دبستانی، وظیفه خیلی خطیری دارد و قرار است بچه را آماده کند برای آشنایی طولانی مدت با مفهوم ادبیات و لذت بردن مادام‌العمر از ادبیات. در نتیجه اگر خوب باشد، چیزی به بچه می‌دهد که تا آخر عمر می‌تواند از آن لذت ببرد و آن بچه هم یکی از مخاطبان خوب ادبیات خواهد شد؛ حتی اگر قرار نباشد که خود آن بچه ادیب شود. اما اگر بد باشد، فاجعه است و شما می‌دانید که کتاب‌های بد، چه زدگی‌هایی برای بچه‌ها پدید می‌آورند. برای همین است که ما می‌آییم جلسه و می‌زگرد می‌گذاریم که یاد بگیریم به بچه‌های مان چه چیزی بدهیم که بخوانند. به بچه‌های مدارس چه بدهیم بخوانند که از ادبیات زده نشوند.

وقتی اسم ادبیات پیش‌دبستانی می‌آید، اولین عنصر در ذهن شما ممکن است خیلی چیزها باشد. مثلاً از آن عناصر روان‌شناختی که خدمت‌تان گفتیم؛ عینی‌گرایی. یکی دیگر از دوستان ممکن است بگوید، تقابل خیر و شر.

دیگری شاید بگوید، داستان‌ها باید آغاز و پایان داشته باشد. از دید من، مهم‌ترین ویژگی، قالب زیبایی شناختی کار است. در ادبیات پیش‌دبستانی، عنصر زیبایی شناختی حرف اول را می‌زند. اگر قصه از لحاظ ریتم، فرم، شکل، شنوایی و دیداری (تصویرگری کتاب)، در سطح بالای زیبایی نباشد، در همان وهله اول بچه را پس می‌زند. و شما خوب می‌دانید که وقتی در وهله اول بچه از ادبیات واپس زده شود، دیگر علاقه‌مند کردن او به ادبیات، کار بسیار دشواری است. چرا که همیشه خاطره بد اولین تماس با ادبیات، در ذهنش می‌ماند. برای این است که به خانواده‌ها توصیه می‌کنیم که کتاب کم بخرند، اما کتاب خوب بخرند. اشکال ندارد گران بخرید، ولی دو تا بخرید که تصاویرش شفاف و شاد و زیبا باشد، کیفیت کاغذش خوب باشد. این‌ها واقعاً تأثیر دارد.

شاعر و نویسنده کتاب را بشناسید و مطمئن باشید که آن شاعر یا نویسنده اساس زیبایی‌شناسی ادبی کودک را می‌داند. پس در ادبیات پیش‌دبستانی، اولین ویژگی از دید ما زیبایی شناختی است.

دومین ویژگی ادبیات پیش‌دبستانی (البته اولی اولویت داشته ولی، دومی و سومی و چهارمی و پنجمی برای من همه یکسان است؛ یعنی تربیتش می‌تواند با هم جا به جا شود)، ساختار توصیفی ادبیات پیش‌دبستانی است. یعنی چه؟ کلمه برای کودک یک نشانه و یک محرک است که او را به سمتی هدایت می‌کند. کودک همان طور که عرض کردم، هنوز آماده گفت و گو نیست و دیالوگ نمی‌تواند برقرار کند. اگر هم گفت‌وگو دارد، با خودش است که ما به آن تخیل می‌گوییم. به حرف زدن کودک با خودش می‌گوییم تخیل. می‌گوییم کودک دارد تخیل می‌کند. ما فراموش نکنیم که وقتی قرار است برای کودک در سنین پیش‌دبستانی بنویسیم، توصیف باید بر عنصر گفت و گو بچربد؛ یعنی ساختار، ساختار توصیفی باشد. کودک خیلی دوست دارد برایش توضیح بدهیم و توصیف کنیم با نشانه‌های کلی.

حالا می‌رسیم به سومین ویژگی که نشانه‌پردازی کلی است. در این نشانه‌پردازی کلی، از این ویژگی‌های کودک باید استفاده کنیم؛ مثلاً از جاندارپنداری. می‌توانیم صورت دختر را به ماه شب چهارده تشبیه کنیم و موجود زشت را به شب سیاه. برای همین است که می‌بینیم انیمیشن‌های هالیوود، این قدر موفق هستند و همیشه در ردیف اول قرار دارند. آن‌ها از این عناصر نشانه‌شناسی استفاده می‌کنند.

فمینیست‌ها کتابی نوشته بودند که چرا

خواهرهای سیندرلا را همیشه زشت نشان می‌دهید؟ خب، شاید آدم بدجنس باشد، ولی قیافه‌اش خوب باشد. چرا دماغ دراز و پاهایی به این بزرگی و زشتی و...؟ برای این که کارتون، براساس نشانه‌سازی‌های روحیه کودک ساخته می‌شود. وقتی زشت باشد، کودک راحت‌تر می‌تواند در ذهنش فکر کند که این بدجنس است، چون زشت است. او بچه پیش‌دبستانی است. در یک کار تحقیقی، عکس تعدادی بچه را به بچه‌های پیش‌دبستانی نشان دادند که بگویند کدام‌شان بچه خوب و کدام‌شان بد است. دیدند بدون استثنا به خوشگل‌ها می‌گویند بچه خوب و به زشتی‌ها می‌گویند بچه بد و شیطان. می‌دانید که زشت و زیبایی معیارهای متفاوتی دارد، ولی منظوم زشت و زیبا با معیارهای عمومی است. در همه فرهنگ‌ها، بعضی از آدم‌ها قیافه‌شان به صورت تیبیکال زیباست. حالا ممکن است از دید یکی زیباتر باشد، و از دید دیگری کم‌تر زیبا باشد. به هر حال، نمی‌توانیم بگوییم این موجود زشت است. نمونه‌اش هم قیافه‌های عروسکی است که عروسک‌ها را از روی آن می‌سازند. به هر حال، بچه‌ها به نشانه‌های بیرونی خیلی توجه می‌کنند.

بنابراین، نشانه‌پردازی کلی، از ویژگی‌های مهم ادبیات پیش‌دبستانی است و اگر در این نشانه‌پردازی کلی، از عنصر تشخیص، سحرآمیزی، جاندار پنداری، از عنصر خودمیان‌بینی و غیره استفاده کنیم، مثر ثمر خواهد بود.

اگر از این خصلت‌ها بهره بگیریم، بدون شک کودک می‌تواند با این قصه ارتباط بگیرد؛ چون بر اساس ساختار نظام فکری خودش نوشته شده.

ویژگی چهارم، همان عاملی است که باعث فراگیر و پرفروش شدن کتاب‌ها می‌شود (نمونه‌اش هری پاتر)؛ یعنی تقابل خیر و شر. البته هری پاتر، مال بچه‌های پیش‌دبستانی نیست، ولی چرا یک بچه پنج - شش ساله هم از دیدن فیلمش لذت می‌برد و کاملاً فیلم را می‌فهمد؟ من اصلاً نمی‌خواهم امروز راجع به هری پاتر صحبت کنم. با خودم هم عهد کرده بودم که مثال هری پاتر را نزنم، اما دیدم نمی‌توانم و سر تقابل خیر و شر مجبورم. چرا نمی‌خواهم؟ این قدر راجع به آن صحبت شده که واقعاً همه روی آن حساسیت پیدا کرده‌اند. من اخیراً سر کلاس فلسفه دانشگاه الزهراء دیدم راجع به هری پاتر یک میزگرد گذاشته‌اند و خیلی جالب است برای من که وارد مباحث فلسفی هم دارد می‌شود یا مثلاً آقای جلال ستاری، اخیراً در میزگردی راجع به هری پاتر شرکت داشتند (در



پژوهشنامه). اول فقط ماها بودیم، کسانی که برای کودک و نوجوان کار می‌کنند و حالا می‌بینیم فلاسفه هم دارند روی می‌آورند به هری پاتر این خیلی خوب است. نشانه این است که یک موضوع ادبی که مربوط به کودک و نوجوان است، چقدر می‌تواند حساسیت برانگیز شود.

می‌خواهم بگویم که تقابل خیر و شر، از موضوع‌هایی است که از بچه کوچولو آن را دوست دارد تا بزرگ‌ترها. علت موفقیت فیلم‌های هندی هم همین است. شاید شما بگویید، من ادبیاتی را دوست دارم که در آن، خیر و شر این قدر مستقیم و سفید و سیاه نباشند، خاکستری باشند. خب، این برای بزرگسال است. ما عموم مردم را که در نظر بگیریم، دوست دارند خیر و شر مشخص باشند. بزرگسال روشن‌فکر است که دوست دارد سیاه و سفید کاملاً از هم جدا نباشند، اما بچه کاملاً دوست دارد که جدا باشد. شما امکان ندارد یک قصه پیش‌دبستانی برای یک بچه بگویید و در آن، بچه خوب خلافی نکند و این مسئله بچه را دچار آشفتگی نکند. ممکن است مثل پینوکیو، بچه خیلی اشتباهات کند، ولی در پایان متنه بشود. این خیلی مهم است متنه شدن و این که بفهمد اشتباه کرده، ولی این که معلوم نباشد خیر و شر کدام است و آیا روباره مکار و گریه نره بدند یا خوبند، این مسئله بچه را دچار گیجی نقش و آشفتگی در پذیرش هویت آدم‌های قصه می‌کند.

ادبیات پیش‌دبستانی، علاوه بر این که باید ساختار توصیفی داشته باشد، از نشانه‌پردازی کلی استفاده کند و از واقعیت‌های عینی، کیفیت زیبایی شناختی آن بالا باشد، از لحاظ ساختاری باید آغاز و فرجام مشخصی داشته باشد. اصلاً نمی‌توانیم بگویم در ادبیات پیش‌دبستانی، آغاز

قصه را برداریم و بگذاریم مثلاً در وسط قصه. چنین چیزی با روحیه بچه‌های پیش‌دبستانی هماهنگی ندارد.

بچه دوست دارد که دور و تکرار را در قصه ببیند، ولی آغاز قصه با پایان قصه باید متفاوت باشد و هر کدام در جای مشخصی باشند.

دور تکرار معمولاً در قصه‌های سیر و سلوکی است که مثلاً گریه می‌رود پیش روباه، روباه می‌رود پیش جوجه، جوجه می‌رود... و این که هر کدام از آن‌ها بچه را به مرحله دیگری می‌رسانند و در واقع هر کدام، موضوع را به یکی دیگر پاس می‌دهند. بچه خیلی این جور قصه‌ها را دوست دارد. ما در تأثیر، به آن می‌گوییم ساختار شرقی، که در واقع ساختار حلقوی است. در ادبیات کودک و نوجوان، بچه دوست دارد که قصه آغاز و پایان مشخص داشته باشد و او بتواند در قصه، سفر و سیر و سلوکی را دنبال بکند.

مهم‌ترین ویژگی ادبیات پیش‌دبستانی، رمز و پرسش است. قصه باید راز و رمزی را داشته باشد که برای کشف آن رمز، بچه به دنبالش برود. خیلی از قصه‌های خوب، با پرسش شروع می‌شوند. مثلاً نویسنده می‌پرسد: بچه‌ها، امروز «جودی» عصبانی است. شما می‌دانید چرا عصبانی است؟ بعد عکسش هم هست. چرا پشتش را به مادرش کرده؟ چرا با اسباب‌بازی‌هایش بازی نمی‌کند؟ این می‌تواند خیلی شروع خوبی برای یک قصه پیش‌دبستانی باشد. سری کتاب‌های «فسقلی‌ها» را اگر ببینید، متوجه می‌شوید اکثراً از این پرسش‌ها در آن مطرح می‌کنند. علت موفقیت جهانی این کتاب که البته معایبی هم دارد، این است که پرسش‌هایی می‌کند که فقط و فقط بچه را به فکر می‌اندازد که بقیه قصه را گوش بدهد. این خیلی مهم است که قصه پیش‌دبستانی، معما

یثری:

مهم‌ترین ویژگی

ادبیات پیش‌دبستانی،

رمز و پرسش است.

قصه باید راز و رمزی را

داشته باشد

که برای کشف آن رمز،

بچه به دنبالش برود.

خیلی از قصه‌های خوب،

با پرسش شروع می‌شوند.

مثلاً نویسنده می‌پرسد: بچه‌ها،

امروز «جودی» عصبانی است.

شما می‌دانید چرا عصبانی است؟

چرا پشتش را به مادرش کرده؟

چرا با اسباب‌بازی‌هایش

بازی نمی‌کند؟

این می‌تواند خیلی شروع خوبی

برای یک قصه پیش‌دبستانی

باشد

گونه، رازآمیز و با مفاهیم کشف و رمز و راز در ارتباط باشد. بچه اساساً روحیه‌ای جست‌وجوگر دارد و خیلی دوست دارد که به دنبال یافتن گنج حرکت کند. خواندن قصه باید برایش مثل این باشد که دارد می‌رود گنجی پیدا کند. منتهی چون ما داریم برایش قصه را می‌خوانیم و در سنین پیش‌دبستانی، از طریق ما قصه برایش خوانده می‌شود، این گنج را در کنار پدر و مادرش پیدا می‌کند.

دوستان، دقیقاً به همین دلیلی که ما داریم قصه را برای بچه پیش‌دبستانی می‌خوانیم، باید عنصر گفت‌وگو خیلی در آن زیاد نباشد. ما وقتی خودمان داریم می‌خوانیم، می‌فهمیم که کی گفت و چه گفت. مثل نمایش‌نامه است، ولی بچه سررشته ماجرا را گم می‌کند و نمی‌فهمد که چه کسی حرف زد و چه کسی جواب داد. برای همین است که کتاب‌های خوب پیش‌دبستانی، تأکید را بر توصیف می‌گذارند.

یک مورد خیلی مهم دیگر که همه می‌دانیم، این است که موضوع، تابخواهید، هست. کسی را نمی‌شناسم که به من بگوید، من نویسنده پیش‌دبستانی‌ام و برای بچه‌های کوچک می‌نویسم، اما نمی‌دانم موضوع از کجا بیاورم. برای بچه‌های پیش‌دبستانی از همه چیز می‌توان نوشت، ولی شکل و فرم خیلی مهم است و این که چگونه نوشته شود. درواقع، زیبایی‌شناسی فرم است که موضوع را متفاوت جلوه می‌دهد. ببینید، مثلاً راجع به مفهوم حسادت خواهر و برادری و این که وقتی بچه تازه‌ای پا به دنیا می‌گذارد، بچه قبلی به او حسودی می‌کند، هزاران هزار کتاب نوشته شده.

خودتان بهتر می‌دانید خیلی هم سوژه دمدستی و خوبی است. بکر که نمی‌توانم بگویم؛ چون بکر نیست. اصلاً موضوع بکر کم است در دنیا. فرضیه‌ای هست که می‌گوید، فقط سی و شش وضعیت وجود دارد. یک فرضیه دیگر می‌گوید، فقط پنجاه و چهار وضعیت نمایشی وجود دارد و خارج از این وضعیت‌ها نمی‌توان چیزی نوشت. یک روز باید بنشینیم و ببینیم برای بچه‌ها و ادبیات کودک و نوجوان، چند تا وضعیت وجود دارد؟ این می‌تواند موضوع یک جلسه جداگانه باشد. به هر حال، برای بزرگسالان به این نتیجه رسیده‌اند که فقط سی و شش وضعیت نمایشی و سوژه قصه می‌تواند وجود داشته باشد. نمایشی که می‌گوییم، منظور ما تأثیر نیست. آن عوامل دراماتیک قصه می‌تواند وجود داشته باشد. تولد خواهر یا برادر، بی‌نهایت تکرار شده در قصه‌ها، ولی اکثراً شعاری و ژورنالیستی است. ببخشید که این کلمه را می‌گویم. من که ژورنالیست بوده‌ام، شما هم حتماً خیلی‌های‌تان

می‌دانید ژورنالیستی نوشتن یعنی چه؛ یعنی سر و ته قضیه را یک جور سریع هم بیاوریم و خودمان نتیجه‌گیری کنیم و نگذاریم خلاقیت بچه گل بکند و تارسید به جایی که باید خلاقیت بچه گل کند، خودمان بگوییم که بعدش این جور شد و... من زمانی قصه‌ای نوشتم که آن‌هایی که این قصه را خواندند، خیلی خوش‌شان آمد. فقط به من گفتند، ای کاش خودت آخرش نتیجه‌گیری نمی‌کردی. برای همین، من برای همیشه آن قصه را گذاشتم کنار و هیچ وقت چاپش نکردم. آن قصه برای بچه‌ها بود. منتهی چون آخرش را نمی‌دانستم چه طوری تمام کنم، خودم نتیجه‌گیری کرده بودم و آخرش خیلی بد شده بود.

می‌خواهم به شما بگویم که فرم و پیدا کردن شکل نامناسب، برای پروراندن سوژه‌هایی که در زندگی بچه‌ها وجود دارد، از وظایف ناب و خاص نویسندگان ادبیات پیش‌دبستانی است. چه طوری می‌شود فرم را پیدا کرد؟ به نظر من، فقط با خوب نگاه کردن و متفاوت نگاه کردن. چه طوری؟

ژان کاریر یک فیلم‌نامه نویسنده و نمایش‌نامه‌نویس است. مثالی می‌زند. می‌گوید، از وقتی از خانه بیرون می‌آید و می‌خواهد عرض یک خیابان را طی کنید که هر روز از آن می‌گذرید، فکر کنید حالا چه جور می‌شود همه چیز را یک جور دیگر دید. مثلاً یک روز فکر کنید چشم‌تان دوربین است و دارد قاب‌بندی می‌کند تصاویر را، یک روز فکر کنید که جای خودتان هستید و همه چیز را همان طور که همیشه می‌بینید، می‌بینید. مثلاً رفتگر را می‌بینید، مغازه‌بقالی و پرنده را می‌بینید. یک بار دیگر فکر کنید که دوربین بالاست و همه چیز را دارید از بالا می‌بینید. آن وقت زاویه نگاه‌تان عوض می‌شود. می‌بینید آدم‌ها چه قدر کوچک‌اند، دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های‌شان چه قدر کوچک است. یک بار دیگر احساس کنید که همه چیز را دارید از پشت می‌بینید. دفعه بعد احساس کنید همه چیز را آهسته و (Slow motion) می‌بینید. آن وقت می‌بینید مادری دست بچه‌اش را گرفته و دارد فشار می‌دهد که زود باش، بیا مدرسه‌ات دیر شد! و با عجله دارند می‌دوند. حالا کند و آهسته که می‌شود، ببینید چه طوری می‌شود. این‌ها طریقه‌های دیدن ما را تقویت می‌کند. مثلاً یک بار احساس کنید که پشت پنجره بالاترین ساختمان خیابان نشسته‌اید و دارید از آن بالا می‌بینید و هیچ چیز نمی‌شنوید و فقط می‌بینید. آن وقت می‌بینید که اگر کر بودید و پشت یکی از پنجره‌های بالای ساختمان نشسته بودید و داشتید می‌دیدید، همه چیز چه شکلی به نظر

می‌آمد. ژان کلود کاریر چون فیلم‌نامه‌نویس و نمایش‌نامه‌نویس است، اعتقاد دارد که برای کار هنری، لازم است انسان، طرق مختلف دیدن را تمرین کند. حالا ما برای نوشتن ادبیات کودک، به نظر من به شدت به چنین چیزی احتیاج داریم؛ به خصوص وقتی داریم ادبیات پیش‌دبستانی می‌نویسیم. برای آن که پیش‌دبستانی‌ها هر چیزی جذب‌شان نمی‌کند. من نمی‌دانم شما چه قدر با بچه کوچک در ارتباط بوده‌اید. من جدا از سابقه تدریس در کلاس اول، با دختر خودم هم در جایگاه یک مادر، چنین ارتباطی داشتم. بارها و بارها برای او کتاب‌های خیلی خوب خریدم که نویسنده‌اش را هم می‌شناختم، اما در همان صفحه اول مرا متوقف کرد و گفت، دیگر نخوان. آه! نمی‌توانم بفهمم. یا گفته بی‌نمک است. جمله «بی‌نمک است» را مایلی از بچه‌ها شنیده‌ایم و یا «چه قدر لوس است. می‌خواهی آخرش را برایت بگویم.» نمی‌خواهم بگویم که بچه من استثنایی است. نه، بچه‌های این دوره همه می‌توانند حدس بزنند آخرش چه طور می‌شود. برای این که آن قدر کارتون تکراری، آن قدر موضوع‌های تکراری با همین سوژه‌ها و بدون هیچ گونه خلاقیتی در فرم و ساختار دیده‌اند که (آخرش را) حدس می‌زنند. از طرفی، بارها شده که قصه‌ای بخوانید و اولش کودک بماند و کنجکاو شود که چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد. می‌خواهم راجع به کتابی با شما صحبت کنم. البته، باز می‌گویم که تبلیغ برای جای خاصی نشود. این کتاب ترجمه است و الان نمی‌دانم از کیست من آن را برای دخترم خریدم. نوع صفحه‌بندی کتاب، جور می‌بود که وقتی یک لایه مقوایی را برمی‌داشتیم، شکل گربه یا آن موش را آن زیر پیدا می‌کردیم. یک موش در آن داستان گم شده بود که هر صفحه‌ای را که ورق می‌زدی، یک تکه از آن موش، آن زیر پیدا می‌شد. بعد مثلاً یک جا در جنگل باید پیدایش می‌کردیم. درواقع، باید خود کودک در این کتاب به کند و کاو می‌پرداخت و دنبال آن موش می‌گشت. نویسنده داشت با کلام مکتوب این کار را می‌کرد، تصویرگر و صفحه‌بند و ناشر هم با استفاده از مقوا و تصویر و زبان بصری، این کار را کرده بودند. حالا بعضی‌ها تکه مقوای اضافی نمی‌گذارند، بلکه تصویر موش را یک جور نقاشی می‌کنند که در کل کتاب گم است و بچه باید با دقت آن را پیدا کند. شما نمی‌دانید چه قدر این جور قصه‌ها برای بچه‌ها جذاب است! قصه خیلی ساده‌ای است که مثلاً یک موشی وارد یک خانه‌ای می‌شود و دزدی می‌کند و افراد خانه می‌خواهند آن را پیدا کنند. سوژه خطی و سرراستی هم دارد، ولی چون ما باید موش را پیدا



**اگر می خواهید مفهوم مرگ را
به بچه بفهمانید،**

**با مرگ حیوان مورد علاقه اش
شروع کنید؛**

**مرگ این جوجه های رنگی
که بچه ها می گیرند.**

او هنوز نمی تواند

مرگ انسان را بفهمد

و اصلاً درست نیست

که بفهمد

**اگر می خواهید مفهوم عشق را
بگویید، عشق به افراد خانواده،**

**عشق به خواهر یا برادری را که
تازه متولد شده،**

می توانید برایش مثال بزنید

من که ژورنالیست بوده ام،

شما هم حتماً خیلی های تان

می دانید ژورنالیستی نوشتن

یعنی چه؛ یعنی سر و ته قضیه را

یک جوری سریع هم بیاوریم

و خودمان نتیجه گیری کنیم

و نگذاریم خلاقیت بچه

گل بکند و تارسید به جایی که

باید خلاقیت بچه گل کند،

خودمان بگوییم که

بعدها این جوری شد

خیلی نابی که خلاصه این که قصه از لحاظ خلاقیت فکری و بصری پدید می آورد، سرانجام راه حل را به بچه می داد. می خواهیم به این نتیجه برسیم که ما تمام ویژگی های ادبیات نوجوان را می شناسیم و می دانیم که در ادبیات نوجوان همه این عناصر، ساختار، واقعیات توصیف و گفت و گو وجود دارد، اما وقتی برای بچه پیش دبستانی می نویسیم، باید بدانیم که در درجه اول، جذابیت فرم بیانی ما حرف اول را می زند و بعد این که از واقعیات عینی زندگی روزمره اش الهام بگیریم. چیزهایی نگوییم که واقعاً درک نمی کند. اگر می خواهید مفهوم مرگ را به بچه بفهمانید، با مرگ حیوان مورد علاقه اش شروع کنید؛ مرگ این جوجه های رنگی که بچه ها می گیرند. او هنوز نمی تواند مرگ انسان را بفهمد و اصلاً درست نیست که بفهمد اگر می خواهید مفهوم عشق را بگویید، عشق به افراد خانواده، عشق به خواهر یا برادری که تازه متولد شده را می توانید برایش مثال بزنید. مایلم بحثم را این گونه جمع کنم که ما در ادبیات پیش دبستانی، مدام در حال رمزگردانی و رمزگشایی هستیم؛ یعنی پدیده ها را به رمز بدل می کنیم و به بچه می گوییم و بچه باید رمزگشایی کند. این کار یک بازی است، مثل پازل است وقتی شما مثلاً زیبایی یک بچه را به خورشید تشبیه می کنید رمزگردانی می کنید. وقتی مهر و محبت مادری را با استفاده از داستان پری کوچک دریایی و یا سیندرلا بیان می کنید، دارید رمزگردانی می کنید. بچه دارد رمزگشایی می کند. بعضی وقتها من احساس می کنم که در این پروژه رمزگردانی و رمزگشایی، ارتباط مناسبی صورت نمی گیرد. یعنی چه، یعنی ما رمزهایی می گذاریم که بچه نمی تواند آن را کشف کند. برای این که رمزهای مان شخصی و خصوصی است و اصلاً به ذهنیات یک بچه پیش دبستانی ربطی ندارد. برای مثال، شل سیلور استاین را مثال می زنم که دیگر همه می دانند که رمزگردانی و رمزگشایی اش لااقل با هم جور بود. او اگر می آید مثلاً در قالب طنز می گوید، بچه خوب بچه ای است که یک عالمه میخ بریزد روی پله ها یا میخ بریزد در کفش خواهرش، دارد به طنز نکته ای را وارونه جلوه می دهد. بچه دقیقاً متوجه می شود که منظورش چیست.

منظورش این است که این کار خیلی بد است که هر بچه ای می تواند انجام بدهد. به هر حال، به نظرم فرصت چهل و پنج دقیقه ای من تمام شده باشد.

کاموس: اگر بحث ادامه دارد، شما می توانید ادامه بدهید.

یشربی: ترجیح می دهیم که لابه لای

کنیم و موش یک جایی در همان صفحه است، پس فرم هم فرمی متفاوت و خلاقانه می شود. حالا اگر بیاییم بگوییم، یکی بود یکی نبود، یک موشی رفت در یک خانه و گم شد و... و فقط عکس یک موش را کشیده باشیم، بچه اصلاً باور کنید گوش نمی دهد. الان بچه های ما خودتان می دانید که اگر از کتاب خوش شان نیاید، کانال های تلویزیون هست. از کانال های تلویزیون خوش شان نیاید، بازی های کامپیوتری هست. از بازی های کامپیوتری خوش شان نیاید، در بعضی خانه ها شبکه های ماهواره ای هست که کارتون های خیلی جذابی پخش می کند که زبانش را هم اگر نمی فهمد، تصاویر جذابش می کند. اصلاً خیلی از بچه ها، مثل بچه دوست من، عاشق این است که بنشینند پای کانال های ماهواره و آگهی های تبلیغاتی ببینند. برای این که جذاب است و فرم بصری متفاوتی به او می دهد. بنابراین، می رسیم به جمله معروفی که همه می گویند: مهم نیست که چه بگوییم، مهم این است که چگونه بگوییم. باید ساختار مناسب را برای بچه های پیش دبستانی پیدا کنیم.

دوستان، این ها چیزی نیست که مثلاً من، خانم شعبان نژاد و خانم طاقدیس که جای شان خالی است یا خود شماها بتوانید در یک جلسه به آن ها برسید. این یک کشف و شهود طولانی است. اولاً آدم باید خیلی خوانده باشد. بعد باید خیلی خلاق باشد. مهم تر این که باید این کاره باشد؛ یعنی این جا دیگر باید نویسنده باشد. فقط صاحب نظر بودن و منتقد مسائل ادبیات کودک و نوجوان بودن، کافی نیست. باید واقعاً ذهن خلاق یک نویسنده کودک و نوجوان را داشته باشد.

من این سوژه خیلی ساده را در یک کتاب آموزش خلاقیت خواندم که یک ماهی از تنگ آب بیرون می افتد و یک بچه تنهاست و از ماهی هم می ترسد؛ چون بدن ماهی لغزنده است و او چندش می شود که به ماهی دست بزند. حالا او می خواهد آن را دوباره داخل آب بیندازد. که نمیرد و می داند اگر یک لحظه دیر بجنبد، احتمال مرگ ماهی وجود دارد. این سوژه یک قصه پیش دبستانی بود. این قصه را اگر بنده می خواستم بگویم، شاید می شد یک قصه پنج - شش صفحه ای. اما ببینید از روی همین سوژه، چه قصه بامزه ای نوشته اند. قصه این جوری شروع شده بود که اگر شما بودید، چه کار می کردید؟ که وقتی ما برای بچه ها می خواندیم، می گفتند: آه، دست نمی زدیم! یکی می گفت: دست می زدم، می انداختمش در آب. یکی دیگر می گفت: اگر دست می زدم، ممکن بود آن را له کنم. خلاصه این که قصه با یک سؤال اساسی شروع می شد و بعد با استفاده از تصویر و فضاهای

سؤال‌های دوستان، آن نکات را بگویم. دیدم که یکی از خانم‌ها چند بار دست‌شان را بالا بردند که صحبت کنند.

کاموس: سپاس از سرکار خانم یثربی که دربارهٔ ویژگی‌ها و مشخصات کودک پیش‌دبستانی و مختصات ادبیات پیش‌دبستانی، شش مشخصهٔ بارز را مطرح کردند. روی بعضی از این نکات هم در جلسات قبلی صحبت شده بود و می‌تواند الان محل بحث و گفت‌وگو میان دوستان باشد.

پارسا: گفتید عکس‌هایی را جلوی بچه‌ها گذاشتند و پرسیدند کدام‌شان خوب است و کدام‌شان بد و بچه‌ها آن عکس‌هایی را که خوشگل‌تر بودند، انتخاب کردند و گفتند این‌ها خوب هستند. سوال این است که نه فقط در این مورد، حتی در مورد موضوع‌های دیگر، آیا فکر نمی‌کنید که این انتخاب‌ها جنبهٔ آموزشی دارد و برمی‌گردد به آموزش‌هایی که ما به بچه‌ها داده‌ایم و بچه‌ها بر اساس آن آموزش‌هایی که ما به آن‌ها داده‌ایم، دارند عکس‌های عمل‌نشان می‌دهند؟ چون من دیده‌ام اگر به بچه‌ای یاد بدهیم، حتی در سن کم که زیبایی به لباس و چهره نیست، کاملاً این را می‌فهمد و چیز دور از ذهنی برایش نیست.

یثربی: بله، درک می‌کند، ولی وقتی می‌رود عروسک فروشی، باز هم زیباترین‌ها را انتخاب می‌کند. کم پیش می‌آید که بچه‌ای عروسک زشت را انتخاب کند. برای این که من فکر می‌کنم کمال‌گرایی و زیبایی‌دوستی، جزئی از خصوصیات و روحیهٔ انسان است. درست است که الان بچهٔ دوم دبستان، دیگر کاملاً متوجه می‌شود که زیبایی، فقط زیبایی چهره نیست، زیبایی اخلاق و زیبایی روح هم هست.

همین چند وقت پیش، سمیناری برگزار شده بود راجع به تأثیر عروسکی و این که آیا عروسک‌های زشت هم می‌توانند روی بچه تأثیر مثبت بگذارند؟ در واقع، قیافه‌شان مثلاً قیافه دیو و زشت باشد، پیام خوب از دهان آن‌ها دربیاید و دیدیم، بله می‌شود. در ضمن تحقیقی که من راجع به آن صحبت کردم، در ایران انجام نشده بود. در کتاب روان‌شناسی اجتماعی، مثالش هست؛ نوشتهٔ اتکنسن. آن جا دیدند بچه‌هایی که هیچ تصور قبلی از زشتی و زیبایی ندارند، مثلاً بچه سیاه‌ها، همه عکس بچه سفید پوست را به عنوان خوشگل معرفی نکردند. ممکن است سیاه را هم به عنوان خوشگل معرفی کرده باشند، ولی واقعاً از میان آن سیاه‌ها، خوشگل‌ترین را انتخاب کردند. اگر بگویم جامعه تأثیر گذاشته، آن سیاه‌ها باید فوری می‌گفتند سفید خوشگل است؛ چون در جامعهٔ غرب، بچه‌ها را این جور

پرورش می‌دهند که سفید از سیاه خوشگل‌تر است. این دیگر برمی‌گردد به روحیهٔ زیبایی طلب انسان و این که فکر می‌کند زیبایی یک جور با مفهوم خوبی و اخلاق خوب در ارتباط است. بله، همه چیز به آموزش ربط دارد، اما آموزش باید در حد فهم بچه باشد. مثلاً به یک بچه سه ساله، اگر ما بخواهیم به او بفهمانیم که زیبایی، فقط زیبایی صورت نیست، و سیرت هم مهم است، اولاً این واژه‌ها را که اصلاً نمی‌فهمد؛ درون و بیرون را اصلاً نمی‌فهمد. در همان داستان سیندرلا، چرا می‌آیند خواهرها را زشت نشان می‌دهند؟ چون در یک داستان خیلی کوتاه، چاره‌ای ندارند جز این که اخلاق خیلی خیلی زشت و بد این دخترها را یک جور با زشتی چهره‌شان به بچه انتقال بدهند. من نمی‌دانم کارتون‌های جدید انیمیشن را دیده‌اید که دختر اصلی، اصلاً خیلی زیبایی خاصی ندارد و بیشتر یک نوع زیبایی کاریکاتوری دارد. اگر قبلاً سیندرلا را بر اساس تیپ هنرپیشه‌های خوشگل‌شان نقاشی می‌کردند، الان بیشتر کاریکاتوری نقاشی می‌کنند. باوجود این، می‌بینیم که بچه خوب ارتباط می‌گیرد. پس بستگی دارد که با چه ابزاری بخواهیم این مفاهیم را به او انتقال بدهیم. من هم معتقدم که آموزش خیلی مهم است، ولی خود آن آموزش هم باید از طریق ادبیات، قصه و نماد باشد.

کاموس: در این مورد، سئوالی هم برای من پیش آمد. در ادبیات، معمولاً توصیفی که ما از چهرهٔ شخصیت می‌کنیم، با آن چیزی که در انیمیشن هست، فرق دارد. در ادبیات، هر خواننده‌ای و یا هر کودکی به شکلی که برایش می‌خوانند، شخصیت‌ها را در ذهنش تصویر می‌کند. در تصویرگری هم این مسئله هست. فکر می‌کنم سؤال خانم پارسا دقیق باشد. ببینید، روزگاری جادوگرها را معمولاً به شکل پیرزن‌هایی که کمرشان قوزدارد، نشان می‌دادند. همین باعث شده بود که من خودم در بچگی، از پیرزن‌های مهربانی که می‌خواستند شکلاتی یا چیزی به من بدهند، می‌ترسیدم. مثلاً اگر می‌خواست نزدیک شود و مرا ببوسد، فکر می‌کردم نکند الان گوشم را گاز بگیرد و بکند!

چون در یک داستان این طوری خوانده بودم. بحث شخصیت‌های زشت و زیبا، به هر حال تأثیر می‌گذارد، اما راهکار زیاد داریم. مثلاً وقتی شخصیت داستانی می‌خواهد کار زشتی انجام دهد، چهره‌اش تغییر کند.

یثربی: بله. این‌ها دیگر به خلاقیت نویسنده بستگی دارد. آیا منظورتان این است که در نقاشی هم او را زیبا بکشند؟

کاموس: نه. ولی آیا فکر نمی‌کنید تأثیرات

منفی‌اش زیاد باشد که ما از ساده‌ترین تمثیل‌ها استفاده کنیم و برای زشت و زیبا نشان دادن شخصیت‌ها از چهره و ظاهرشان بهره بگیریم؟

یثربی: من اصلاً راجع به زشت و زیبایی از دید خودم حرفی نزدم. داشتم مثال سیندرلا را می‌گفتم. شما اگر دقت کرده باشید، در کارتون پینوکیو، گربه نره و روباه مکار چشم‌شان برق می‌زند. پس آن‌ها که چشم‌هایشان برق می‌زند، بدجنس‌اند. یک دفعه درخششی در چشم‌هایشان پدید می‌آید. در کارتون پسر شجاع، من یادم هست، هر کس چشم‌هایش برق می‌زد، این نشان بود و ما می‌فهمیدیم قرار است بدجنس باشد. این که همه را به یک شکل کلیشه‌ای، مثلاً جادوگر را به قول شما آن طور نشان می‌دهند، در تأثیر هم کنار گذاشته شده؛ یعنی می‌گویند دیو را دیگر مطلقاً با ریخت دیو نشان ندهید.

کاموس: منظور من همین بود.

یثربی: به هر حال در نشانه‌پردازی کلی، ما مجبوریم تشبیه کنیم. این دیگر به ذهن خلاق ما بستگی دارد که بتوانیم نشانه دیگری برای جادوگر مثلاً به کار ببریم. البته، نشانه‌پردازی جادوگر نمی‌تواند قطعاً با نشانه‌پردازی شخصیت خوب یکسان باشد. حتماً در انیمیشن پری کوچک دریایی دیده‌اید که جادوگر حالت «پانک» دارد؛ موهایش سیخ سیخ است و رژ لب می‌زند. خب آن جادوگر سابق کنار گذاشته شده، ولی این زن‌هایی که مسئول کاباره‌ها و بارها هستند، این‌ها را در ذهن تداعی می‌کند.

شاید دلپش این باشد که خطری که امروزه دخترهای جوان را در جوامع غربی تهدید می‌کند، بیشتر از سوی این جور زن‌هاست. به هر حال، جادوگر را این شکلی نشان داده‌اند و دختر اصلی را یک شکل دیگر کشیده‌اند. کاملاً با هم متفاوت هستند. می‌خواهم این را بگویم که می‌توانیم نشانه‌گذاری متفاوتی داشته باشیم. آن مثالی که راجع به خوشگلی و زشتی زدم، یک مثال کلیشه‌ای است و با این آزمایش، فقط خواستم بگویم که بچه‌ها خیلی زود این مسائل را به هم ارتباط می‌دهند. همین کار را در مورد یک خانم بزرگسال هم انجام دادند و ابتدا او را با سر و وضع نامرتب، موهای شانه نکرده، لباس کثیف و خیلی ناآراسته فرستادند به یک شرکت تا با او مصاحبه کنند برای گزینش شغلی. بعد نظر جوانان را پرسیدند و همه گفتند، مکروه‌تر از این آدم ندیده‌ام و او را رد کردند. هیچ کس حاضر نبود با چنین شخصی همکاری باشد. دفعه بعد، همین خانم را به صورتی آراسته و مرتب آوردند به همان شرکت برای مصاحبه و کاربایی و طبعاً نتیجه بسیار مثبت بود. این آدم همان آدم بود. و



با همان بهره هوشی، ولی چون این بار تر و تمیز بود و عطر و ادکلن زده بود، تأثیر مثبتی گذاشت روی سایرین.

این آزمایش، می‌خواهد تأثیر هاله درونی آدم‌ها را روی دور و بری‌ها بگوید. چنین چیزی در جامعه خودمان هم هست. مثلاً معلم اول دبستان، روز اول که می‌رود سر کلاس، اگر ظاهر خیلی ناآراسته‌ای داشته باشد، بچه اصلاً از مدرسه زده می‌شود. البته، می‌توانیم به قول شما کلیشه‌ای‌اش نکنیم. مثلاً همیشه معلم نباید مثلاً این مدلی باشد. معلم می‌تواند پیر هم باشد. مثلاً بچه من همیشه فکر می‌کرد معلم باید جوان باشد. در حالی که معلم می‌تواند پیر هم باشد، ولی آراسته و مهربان. این‌ها دیگر به خلاقیت ما نویسنده‌ها ربط دارد.

پورمحمد: خسته نباشید. آیا شما می‌توانید کتابی در مورد نویسندگی برای کودکان پیش‌دبستانی نام ببرید؟ من خودم نزدیک بیست سال است که می‌نویسم. اول برای بزرگسالان نوشتم و بعد برای نوجوانان.

یثربی: متأسفانه، کتابی که به این موضوع اختصاص داشته باشد، نه. البته، لابه‌لای برخی از کتاب‌ها. مثل همین کتاب‌های آقای محمد محمدی، به این مورد هم پرداخته شده.

پورمحمد: فقط در مورد همین رشته پیش‌دبستانی نوشته شده؟
یثربی: نه، مستقیم به ادبیات پیش‌دبستانی نپرداخته.

کاموس: در مورد مبانی ادبیات پیش‌دبستانی، به شکل مستقل، شاید کتاب مشهوری نداشته باشیم. کتاب‌هایی که در این زمینه تألیف شده، سوابقش در شورای کتاب کودک موجود است. چند کتاب هم خانم هدیه شریفی دارند که ظاهراً چاپ شده. خانم شریفی، اگر ممکن است کتاب‌ها را معرفی کنید. تبلیغ نمی‌شود برای شما. متأسفانه، شاید ما کتاب جامعی در زمینه مبانی ادبیات پیش‌دبستانی نداشته باشیم.

هدیه شریفی: پنج جلد کتاب در مورد توانایی‌های زبان کودک است که به بحث ادبیات پیش‌دبستانی هم می‌پردازد. یک کتاب هم توسط انجمن نویسندگان کودک و نوجوان به چاپ می‌رسد، به نام «تأثیر زبان ادبی بر زبان کودک» که آن جا هم این بحث را در ارتباط با پیش‌دبستان داشتیم؛ به ویژه روی موضوع رمزگشایی و رمزگردانی کاملاً تأکید شده که بچه‌ها از ۹ مرحله از پیش تعیین شده می‌گذرند و مهم‌ترین این‌ها رمزگشایی و رمزگردانی است که نمونه‌هایی از آن در ارتباط با ادبیات هم اتفاق می‌افتد. ادبیات بیشترین کارش در مورد

بچه‌های پیش‌دبستان، اصلاً همین است که به رمزگشایی و رمزگردانی بپردازد.

پورمحمد: خانم یثربی، این مباحثی که گفتید، آیا در مورد بچه‌های مرفه و بچه‌های فقیر و محروم، برای همه این‌ها یکسان است؟
یثربی: سؤال خیلی خوبی است. متشکرم. البته آن مواردی که ابتدا گفتم، مثل سحرآمیزی یا جاندارپنداری، این‌ها معمولاً بین همه بچه‌ها یکسان است. در فرهنگ‌های مختلف، دیده‌اند که ممکن است دو - سه ماه، بچه‌ها با همدیگر تفاوت کنند.

به عبارتی، ممکن است یکی این مرحله را زودتر تمام کند و دیگری دو، سه ماه دیرتر. می‌دانید که پیازه این آزمایش‌ها را انجام داده بود. البته، من فقط به تحقیقات پیازه اکتفا نکردم. می‌دانید که بعد از پیازه، خیلی‌ها گفتند بسیاری از حرف‌هایی که او زده، فقط برای بچه‌های غربی صادق است و مثلاً برای یک بچه بومی استرالیا صادق نیست. بعد از او هم مردم‌شناسان روی بچه‌ها تحقیقات زیادی انجام داده‌اند که نشان می‌دهد این ویژگی‌ها تقریباً برای همه بچه‌ها یکسان است. حتی در مورد بچه‌های ایرانی، چند وقت پیش تست استان فورد - بینه و کسلر را استاندارد اعلام کردند و دیدند که واقعاً این مراحل، تقریباً شبیه بچه‌های خارجی است.

البته، آن مواردی که به ادبیات مربوط می‌شود، به استعداد هوشی بچه، محرک‌های محیطی و به بسیاری مسائل اجتماعی بستگی دارد. زیرساخت‌ها برای همه بچه‌ها اعم از روستایی، شهری، بچه‌های جوامع عقب مانده و پیشرفته یکی است، ولی بدیهی است مثلاً آن بچه‌ای که از بچگی در معرض مطالعه بوده و برایش کتاب خوانده‌اند، فیلم و انیمیشن دیده است، فی‌المثل علاوه بر درک ساختار توصیفی، متوجه دیالوگ‌ها هم شود. چنین تفاوت‌هایی

زیبایی یک جوری با مفهوم خوبی و اخلاق خوب در ارتباط است.

بله، همه چیز به آموزش ربط دارد، اما آموزش باید در حد فهم بچه باشد.

مثلاً به یک بچه سه ساله، اگر ما بخواهیم به او بفهمانیم که زیبایی، فقط زیبایی صورت نیست و سیرت هم مهم است، اولاً این واژه‌ها را که اصلاً نمی‌فهمد؛

درون و بیرون را اصلاً نمی‌فهمد. در همان داستان سیندرلا، چرا می‌آیند خواهرها را زشت نشان می‌دهند؟

چون در یک داستان خیلی کوتاه، چاره‌ای ندارند جز این که اخلاق خیلی خیلی زشت و بد این دخترها را

یک جوری بازشتی چهره‌شان به بچه

انتقال بدهند

هست، ولی معیار را چه در نظر گرفتیم؟ ما معیار را یک بچه متوسط در نظر گرفتیم. وگرنه بچه‌هایی وجود دارند که مثلاً کلاس اول دبستان هستند ولی خودشان قصه می‌گویند.

پورمحمد: چون شخصیت هر فردی از بچگی شکل می‌گیرد، این مواردی که گفتید اگر رعایت شود در مورد بچه‌های محروم، آیا واقعاً اثرگذار است؟

یثربی: بله، خیلی. برای بچه‌های محروم، به خصوص آن‌هایی که فقر فرهنگی دارند و عقب‌مانده فرهنگی‌اند، نه عقب مانده مادرزادی، برای این بچه‌ها می‌گویند زیاد قصه بخوانید. برای همین است که الان دوران پیش‌دبستانی را دارند اجباری می‌کنند. در تمام دنیا اجباری است و در ایران، حتی در روستاها دارند همین جور مهد کودک می‌زنند و پیش‌دبستانی می‌گذارند. برای این که معتقدند فقر فرهنگی و عقب‌ماندگی فرهنگی را از بین می‌برد. چرا؟ چون وقتی ذهن چالش داشته باشد با مفاهیم ادبیات، با قصه و مفاهیمی که ما نویسنده‌ها برای بچه‌ها می‌سازیم، اولاً توانایی سازگاری بیشتری با شرایط به دست می‌آورد و ثانیاً رشد یافته‌تر می‌شود. بنابراین، این رویکرد می‌تواند یک سری از عقب‌ماندگی‌های محیطی را کم رنگ بکند. ادبیات پیش‌دبستانی، می‌داند که دارد وارد جزء اساسی آموزش پیش‌دبستانی می‌شود؛ یعنی می‌گویند حتماً باید از کتاب‌های خیلی خیلی خوب ادبیات، در آموزش پیش‌دبستانی هم استفاده کنیم. اگر این اتفاق بیفتد و اگر آموزش پیش‌دبستانی اجباری شود، خیلی می‌تواند مفید باشد.

شریفی: برای این که اختلاف نظر دارند بین این که آیا دوره پیش‌دبستانی را دو سال و یا یک سال در نظر بگیرند و این که آیا توانایی اقتصادی کشور ما می‌تواند به این برنامه پاسخ بدهد یا نه؟ دیگر این که ما نیروهای کارآمد می‌خواهیم یا الان بیشتر مربی‌های پیش‌دبستان، عملاً توانایی انجام این کار را ندارند. خود خانواده‌ها هم ظاهراً چندان اعتقادی به این قضیه ندارند. به همین دلیل است که جایی مثل دفتر آموزش عمومی، تصمیم گرفته است که برنامه‌های خاصی برای این قضیه بگذارد. در شورای عالی آموزش و پرورش هم مطرح شده. البته وقتی از من پرسیدند، گفتم یک سال کافی است.

یثربی: ما در روزنامه‌ها خوانده بودیم که می‌خواهند یک سال این کار را بکنند؛ یعنی برای بچه‌های شش تا هفت ساله این که می‌فرمایند مربی‌های ما آمادگی ندارند، این درست است. من می‌گویم ای کاش برای‌شان دوره‌های آموزشی بگذارند. برای آن مربیانی که قرار است

با بچه‌های ۶ تا ۷ سال کار کنند، یک سری کلاس‌های آموزشی بگذارند. همان که دوره‌های کامپیوتر را برای همه دولتی‌ها دارند اجباری می‌کنند، می‌توانند این کار را برای مربیان هم انجام بدهند. ما کم استاد نداریم که بتوانند در این زمینه درس بدهند.

در بعضی کشورها مثل فرانسه، دوره پیش‌دبستانی، اجباری است و اصلاً تا آن مدرک را نداشته باشند بچه‌ها، نمی‌توانند بروند سر کلاس اول دبستان بنشینند.

می‌دانید که خیلی تأثیر دارد. برای این که بیشتر مشکل بچه‌های کلاس اول، دقیقاً کمبود تحریر ذهنی است. انگیزش ندارند و بلد نیستند که از انگیزه‌های‌شان استفاده کنند.

شریفی: یک نکته دیگر هم هست. مثلاً قرار شد که آیین‌نامه پیش‌دبستان تألیف شود و این را به عهده دفتر ابتدایی گذاشتند، اما متأسفانه دوباره همان اتفاق افتاد که آموزش و پرورش خواست بر تمام محیط‌های آموزشی تسلط داشته باشد و این کاری است که آموزش و پرورش ما همیشه دارد انجام می‌دهد و به همین علت، همه برنامه‌هایش با شکست رو به رو می‌شود. وقتی سر این قضیه بحث شده آموزش و پرورش مطرح کرد که به بعضی مراکز مجوز بدهند برای این کار. کمیسینی تشکیل شده بود که بنده هم جزو آن بودم. گفتم من اعتقادی به این قضیه ندارم و به نظرم این یک طرح ملی است اصلاً از آن کمیسیون بیرون آمدم. به نظر من، کار پیش‌دبستانی، یک کار ملی است و فقط به عهده آموزش و پرورش نیست. باید بهزیستی، وزارت کار، سازمان تأمین اجتماعی، همه این‌ها دست‌اندرکار این قضیه باشند. متأسفانه، نگرش‌هایی که در آموزش و پرورش وجود دارد، حتی نگرش کلان مثلاً ستاد انقلاب فرهنگی را هم در این ارتباط دچار اغتشاش و مسئله می‌کند. **مهوار:** خسته نباشید. خیلی استفاده کردیم.

من در صحبت‌های‌تان دنبال خیلی چیزها می‌گشتم که معمولاً وقتی بحث ادبیات پیش‌دبستانی پیش می‌آید، اصلاً از آن‌ها صحبت نمی‌کنیم که خوشبختانه شما به آن‌ها اشاره کردید. با وجود این، یک نکته در صحبت شما نبود آن، موضوع ریتم در ادبیات پیش‌دبستان است. با توجه به تخصص شما که روان‌شناسی است، می‌خواستم ببینم که می‌توانیم برای این موضوع یک فایل بازکنیم؟ چون که این عنصر غایب ادبیات پیش‌دبستانی ماست و چنان غایب که حتی در سخنرانی‌ها و تئوری‌های ما هم به آن اشاره‌ای نمی‌شود. البته، در این زمینه گویا کتاب‌های خیلی خوبی پیش از انقلاب چاپ شده که دیگر تجدید چاپ نشده است. در این باره،

آقای اکرمی تحقیق خیلی خوبی انجام داده‌اند. وقتی می‌خواندم، افسوس می‌خوردم که چرا این کتاب‌ها تجدید چاپ نمی‌شود؟

یثربی: خیلی ممنون. من به بعضی عوامل مشترک در ادبیات پیش‌دبستانی و ادبیات بعد از دبستان و ادبیات کودک اشاره نکردم. فکر کردم که شاید فرصت جلسه اجازه ندهد. ریتم از آن چیزهای مهم است که اتفاقاً باید به آن اشاره می‌شد. اگرچه به نظر من جزو همان عوامل مشترک است؛ یعنی تمام کودکان به ریتم نیاز دارند در ادبیات. عرض کردم که باید از لحاظ زیباسازی و فرم، دنبال ریتم‌های موزون‌تر و اشکال زیباتر بگردیم. این‌جا منظورم از ریتم‌های موزون‌تر، دقیقاً همین بود؛ ریتم موزون‌تر در کلام. ایشان به کتاب‌های قبل از انقلاب اشاره کردند. کتابی بود به اسم «بزغاله شیطان» که یک قصه خیلی عادی را ریتمیک کرده بود. مثلاً اگر می‌خواست بگوید که بچه‌ها می‌دانند که بزغاله‌ها خیلی شیطان هستند، می‌گفت: همه بچه‌ها اینو می‌دونن / که بزغاله‌ها خیلی شیطونن /. یا مثلاً: اما این یکی توی شیطونی از همه سره / ببینن چطور از رو نرده‌ها داره می‌پره. این را ما برای بچه‌ها که می‌خواندیم، ممکن نبود دیگر از یادشان برود. نه قصه از یادشان می‌رفت و نه بی‌حوصله می‌شدند. بنابراین، قطعاً ایجاد آهنگ مناسب در کلام مهم است و این برمی‌گردد به توانایی‌های نویسنده و شاعر که چه طور کلام را به چنگ بیاورد. آن کسی که این کتاب را ترجمه کرده بود، شاعر نبود، ولی بلد بود که چگونه در چینش این کلمات، یک احساس موزون و آهنگین پدید بیاورد.

به هر حال، این از جمله عواملی است که روی بچه‌ها خیلی تأثیر دارد. در مدرسه هم تاریخ و جغرافی و قرآن را این روزها با ریتم به بچه‌ها یاد می‌دهند. به دلیل این که دیرتر از ذهن‌شان برود و جذب شود. متأسفانه، ما روی این زمینه خیلی کار نکرده‌ایم. می‌بینیم که ادبیات پیش‌دبستانی ما، از آن شکل ریتمیکی که باید داشته باشد، به دور است؛ مگر این که شعر باشد که بحثی جداست. ممکن است بچه اصلاً شعر دوست نداشته باشد و تا پدر و مادرش بگویند، بیا برایت کتاب شعر بخرم، بگوید شعر نه، قصه. قصه‌ای که به شکل ریتمیک بیان شود، مثل کارهایی که سیلوراستاین و دیگران کرده‌اند یا خیلی‌های دیگر الان دارند انجام می‌دهند، ما در کارهای خودمان نداریم. من فکر می‌کنم شاید یکی از علت‌هایش این باشد که ما خیلی مرزبندی می‌کنیم بین شعر و قصه. می‌گوییم وارد مرحله ریتم که شد، اصلاً نظم است. در



صورتی که ریتم، لزوماً نظم نیست. ریتم می‌تواند اصلاً قافیه هم نداشته باشد. فقط ریتم است. ما روی این حساس هستیم. ما می‌گوییم اگر قرار است که ریتم پیدا کند، باید شعر گفتن را بشناسی و آن وقت چون نویسنده‌های ما خیلی‌هایشان شاعر نیستند و قافیه و وزن را نمی‌شناسند، می‌ترسند. در حالی که ریتم یک مبحث است، وزن و قافیه یک مبحث دیگر. ما روی این زمینه، کم کار کردیم. البته قبل از انقلاب، کتاب‌های زیادی بود که بعد از انقلاب کم‌تر شد.

من کتاب‌های پیش‌دبستانی را می‌بینم که نه تنها ریتم ندارد، نه تنها کاغذش نامرغوب است، نه تنها نقاشی‌هایش بسیار دم دستی است، بلکه یک نقاشی کوچک کشیده و بیست خط توضیح داده! آخر این که پیش‌دبستانی نمی‌شود. در حالی که به اسم کتاب پیش‌دبستانی دارند می‌فروشند، ولی می‌بینید که قصه کلی شاخ و برگ و دیالوگ و گفت و گو دارد. در صورتی که همین را می‌توانستند به قول ایشان در چهار تا جمله ریتمیک خلاصه کنند که قطعاً خیلی تأثیر داشت.

ببینید، در مورد ادبیات پیش‌دستان، تعاریف متفاوتی شده، من یکی از تعاریفش را که این جا نوشته بودم و می‌خواستم خدمت‌تان بگویم، نگفتم؛ چون این قدر بحث در بحث شد که یادم رفت. در ضمن، گفتم شاید دوستان در جلسات قبل، به آن اشاره کرده باشند. نخستین نیاز کودک به دانستن و آمیخته شدن با زندگی، در ادبیات پیش‌دبستانی متجلی می‌شود به نظر من این خیلی تعریف خوبی است. ادبیات پیش‌دبستانی باید علاوه بر نیاز فهمیدن و دانستن، به کودک احساس ایمنی، آرامش بدنی و

تعلق خاطر بدهد. وقتی ما احساس می‌کنیم که کودکی با شنیدن یک داستان، هم به آرامش بدنی می‌رسد، هم احساس می‌کند دوستش دارند که این قصه را برایش نوشته‌اند و مادر برایش وقت می‌گذارد و می‌خواند. این باعث می‌شود که بچه عزت نفس پیدا کند. این ادبیات پیش‌دبستانی درست و حساس است. کار ادبیات پیش‌دبستانی، فقط این نیست که تخیل و خلاقیت را بارور کند، بلکه مهم‌ترین ویژگی ادبیات پیش‌دبستانی را فانتزی و خلاقیت می‌دانند. به نظر ما فانتزی و خلاقیت، مهم‌ترین ویژگی ادبیات به طور کلی است. در هر صورت، این که ادبیات پیش‌دبستانی احساسی از عشق، آرامش و صفای درون را به بچه انتقال بدهد، خیلی ضروری است.

الستی: من می‌خواهم ببینم که آیا شما بررسی کرده‌اید که بچه‌های پیش‌دبستانی قصه را می‌فهمند؟ از کجا متوجه می‌شوید قصه‌ای که برای‌شان می‌خوانید، آن‌ها درک می‌کنند؟

یثربی: این هم سؤال خیلی خوبی است متشکرم. می‌شود از آن‌ها پرسید. در کودکان‌های خوب، این کار را می‌کنند یا در خانواده‌هایی که پدر و مادر فرهیخته‌ای دارند. مثلاً به بچه می‌گویید: حالا تو برای من تعریف می‌کنی که چه اتفاقی افتاد؟ بعضی وقت‌ها می‌بینیم خیلی خلاقانه‌تر از خود قصه، تعریف می‌کند و به نتیجه‌ای متفاوت می‌رسد. معمولاً اگر قصه، واقعاً قصه پیش‌دبستانی باشد، بچه‌ها آن را می‌فهمند بعد هم این که خیلی از قصه‌های پیش‌دبستانی مطرح، برگرفته از فولکلور کشورها هستند. از آن قصه‌های مادر بزرگ‌هاست که به شکل شفاهی بیان می‌کنند. آن‌ها هم پیش‌دبستانی

یثربی:

وقتی می‌خواهیم

برای بچه‌ها بنویسیم،

باید خیلی ویژگی‌ها را

در نظر بگیریم.

مهم‌ترین نکته این است که

بدانیم این بچه،

اصولاً نسبت به

واقعیت‌های بیرونی

جامعه خودش،

چقدر اشراف دارد

که بخواهیم برایش

از واقعیت بنویسیم.

نوشتن برای

بچه‌های پیش‌دبستانی

واقعاً سخت است؛

حتی سخت‌تر از

نوشتن برای بزرگسالان

یا نوجوانان

است. فکر نکنید نیست. به نظر من این جور قصه‌ها را از بچه پیش‌دستانی تا بزرگسال می‌فهمد و لذت می‌برد. مثلاً نمکی یا قصه‌های این‌جوری، این‌ها را از بچه کوچک متوجه می‌شود تا مثلاً بزرگ‌ترها و پژوهشگرهایی که روی این جور مسائل و جنبه‌های اسطوره‌ای و ناخودآگاهش کار می‌کنند. می‌بینیم که بچه‌ها قصه‌های مادربزرگ‌ها را خیلی خوب می‌فهمند. چرا؟ چون وقتی بعضی وقت‌ها می‌گوییم بلدی یک قصه برای من بگویی؟ عیناً آن قصه را تعریف می‌کنند. برای همین، لابد آن قصه‌ها ویژگی‌هایی دارد که این بچه‌ها خوب می‌فهمند. اتفاقاً سؤال شما، مرا یاد این انداخت که ما چرا راجع به قصه‌های فولکلور کار نمی‌کنیم؟ این قصه‌ها پر از عنصر تخیل است، پر از جادوست و خیلی جاهای آن ریتمیک است، آن قسمت‌هایی که مثلاً راجع به جوجه است، جوجه با ریتم حرف می‌زند و باد با ریتم جوابش را می‌دهد و مهم‌تر از همه این که دارد توسط یک انسان زنده، برای یک انسان زنده دیگر گفته می‌شود و این ارتباط چهره‌به‌چهره همان احساس عزت نفس را و احساس این که دوستم دارند و این که من هم می‌توانم دنیا را دوست داشته باشم، به بچه انتقال می‌دهد. ساختار توصیفی قشنگی هم دارد قصه‌های مادربزرگ‌ها. اگر آن‌ها را می‌فهمند، پس قصه‌های پیش‌دستانی مناسب را هم می‌فهمند.

محسن هجری: با تشکر از خانم یثربی. خیلی استفاده کردیم. من یک سری نکته‌ها را مطرح می‌کنم و دوست دارم که غلط و درستش را متوجه شوم. یکی در مورد ویژگی‌هایی بود که شما اشاره کردید. از جمله بحث خودمداری کودک، ساخته پنداری او غایت پنداری‌اش، سحرآمیزی، خود میان بینی اجتماعی‌اش که درواقع باعث می‌شود که قواعد را به سود خودش به هم می‌ریزد. بعضی از این ویژگی‌ها تصور می‌کنم که در بزرگسالی هم تداوم پیدا می‌کند؛ یعنی جست و جوی علت غایی یا علت فاعلی، چیزی است که تداوم پیدا می‌کند و می‌بیند که یکی از اساسی‌ترین پرسش‌های فلسفی این می‌شود که به هر حال سلسله علیت به کجا می‌رسد؟ علت العلل چیست؟ و جایی که به تعبیر کانت، عقل دیگر خاموش می‌شود. در این جا در واقع، انسان وارد حوزه ایمان می‌شود، چون نمی‌تواند این مشکل را حل کند.

تلاش کردند که پاسخی به این سؤال بدهند، ولی به نظر می‌آید که بیشتر شبیه یک نوع قانع کردن خود است، بیش از این که استدلال محکمی باشد. این است که خیلی‌ها می‌گویند وارد این حوزه که می‌شویم، ایمان

ترجیح دارد به عقل. یک عده هم پاسخ اسطوره‌ای را انتخاب می‌کنند؛ یعنی چون نمی‌توانند مشکل را از زاویه عقلانیت حل کنند، با اسطوره پاسخ این معضلات را می‌دهند. من فکر می‌کنم اگر این پرسش‌ها برای بچه پیش‌دستانی مطرح می‌شود، طبیعتاً به جای این که بخواهیم پاسخ‌های عقلانی بدهیم، می‌توانیم از اسطوره استفاده کنیم برای حل مشکل ذهنی‌شان. یکی از مشکلات ما بزرگ‌ترها این است که وقتی با بچه‌ها مواجه می‌شویم، ادای فرهیختگی را درمی‌آوریم و این جور تداعی می‌کنیم که انگار ما به پاسخ‌هایش دست پیدا کرده‌ایم و حالا می‌خواهیم مشکل او را حل کنیم. غافل از این که ما خیلی از این پرسش‌ها را خودمان داریم و نتوانسته‌ایم حل کنیم. پس چه بهتر که همین حال و هوا را در برخورد با بچه‌ها حفظ کنیم. آن جاهایی که شاید نویسنده بتواند خودش را با مخاطب نزدیک کند، این است که واقعاً پیچیدگی‌هایش را کنار بگذارد و اعتراف کند که خودش هم نتوانسته مشکل علت غایی یا علت فاعلی را حل کند.

هم چنین، وقتی بحث آنارشیسم را مطرح می‌کنید که بچه قواعد را به سود خودش به هم می‌ریزد، این مشکل بزرگسال‌ها هم هست. ما خیلی راحت، وقتی حس می‌کنیم که قاعده به سودمان نیست، قاعده را به هم می‌ریزیم، ولی با پیچیدگی‌های خاص خودمان. البته دیده‌ام که بچه‌ها به خاطر تداوم بازی، حاضرند قاعده را رعایت کنند؛ یعنی زمانی که حس می‌کنند که با به هم ریختن بازی، امکان دارد که بازی تمام شود، حاضرند قاعده را رعایت کنند و تن می‌دهند. من این را تجربه کرده‌ام با بچه‌ها با این مقدمه، حالا می‌خواهیم سؤال‌هایم را با شما در میان بگذارم. یکی در مورد حس زیبایی‌شناسی است که می‌خواهم بیستم نسبتش با مؤلفه‌های محیطی چیست؟ مثلاً امکان دارد برای بچه‌ای که در یک جامعه سیاه پوست زندگی می‌کند، سیاه بودن یک ناهنجاری به شمار نرود و حتی زیبایی به حساب آید. مثلاً در قبایل سیاه‌پوست، رد کردن حلقه از بینی و گوش، زیبایی تلقی شود. حُب نسبت زیبایی‌شناسی با مؤلفه‌های محیطی چیست؟ به نظر شما کسی که برای بچه‌ها کار می‌کند، به یک نوع جامعه‌شناسی نیاز ندارد که نسبت آن زیبایی‌شناسی را با مؤلفه‌های محیطی در بیاورد؟ سؤال دیگرم در مورد قطب‌بندی و تقابل خیر و شر است. آیا برای بچه‌ها این تقابل بین خیر و شر، براساس مرزبندی ایدئولوژیک است؟ و یا این که ناشی از احساس امنیت است؟ یعنی بچه خیر را به این دلیل دوست دارد که احساس

امنیت می‌کند و از شر به این خاطر بدش می‌آید که حس می‌کند او را تهدید می‌کند.

در مورد زشت و زیبا هم من این جور تعبیر کردم که زشت و زیبا در نظر کودک، بیشتر نشانه است تا دال. در واقع این جا ما فقط از زاویه نشانه برخورد می‌کنیم.

یثربی: خیلی ممنون. در مورد نشانه بودن مفهوم زیبایی و زشتی در ذهن کودک، نظر شما کاملاً درست است. من هم این بحث را ذیل نشانه‌پردازی کلی گنجاندم.

وقتی می‌گوییم چهره دختر مثل ماه شب چهارده بود، این جا دقیقاً نشانه است. این که گفتید این ویژگی‌ها در بزرگسالان هم وجود دارد، بحث مفصلی بین روانشناسان است که می‌گویند در بین بعضی از بزرگسالان هست، ولی آن‌هایی که دچار حالت‌های سایکوتیک می‌شوند، به همان شکل کودکانه در آن‌ها می‌ماند؟ چه طوری؟ ببینید، ما جاندار پنداری را که دیگر در بزرگسالان نمی‌بینیم. بله، یک شاعر این ویژگی را دارد، ولی خودش فرقی را تشخیص می‌دهد و می‌داند موقعی که دارد شعر می‌گوید، مثلاً این تنگ آب برایش زبان باز می‌کند، ولی در حالت عادی، از تنگ آب نمی‌ترسد. در حالی که کودک ممکن است حتی از یک تنگ آب هم احساس خطر کند و بترسد. کودک واقعاً آن را جاندار می‌داند.

در مورد غایی پنداری کودک هم باید توضیح بدهم که او ممکن است مثل انسان بدوی، غایت‌های موهوم اختراع کند. ما بزرگسال‌ها دنبال علت واقعی پدیده‌ها می‌گردیم. در حالی که کودک به یک چیز گنگ و مجهول و نامعلوم ربطش می‌دهد. مثلاً وقتی می‌بیند یک بچه‌ای دیگر مرده، با خودش می‌گوید خدا او را کشت و دنبال دلیل می‌گردد و می‌گوید لابد کار بدی کرده بود که خدا کشتش. من بارها و بارها این که بچه‌ها می‌خواهند همه چیز را به خدا ربط بدهند یا به نیروی نامعلومی که یک جوری جواب پیدا کند، دیده‌ام. پیاژه می‌گوید که در غایی‌پنداری، کودک علت واقعی چیزها را به یک جای نامعلوم مثلاً به خدا ربط می‌دهد. مثلاً می‌گوید خدا خواب‌ها را برای ما می‌فرستد. در حالی که ما به عنوان آدم‌های بزرگسال و عاقل و بالغ، تلاش می‌کنیم که دنبال علت‌های واقعی بگردیم.

اما در این ویژگی، یعنی خود میان بین، واقعاً به کودک شبیه هستیم و فکر می‌کنیم همه چیز جهان برای ماست. انسان اساساً این ویژگی را دارد. فکر می‌کند اگر در کره زمین امکان حیات وجود دارد، برای این است که انسان‌ها در این کره به دنیا آمده‌اند. به اسطوره‌ها اشاره خیلی جالبی کردید. من دلم می‌خواهد راجع به اسطوره‌ها یک



یثربی: منظورتان این است که کودک از همان سن پایین، به تجربه‌هایی تشویق می‌شود که آن تجربه‌ها صرفاً کودکانه نیست؟

مهوار: نه منظورم این است که قبلاً چنین تصور می‌رفت که کودک باید بزرگ شود، آموزش ببیند تا پس از مثلاً بیست سالگی، تازه زندگی کند. حالا من حس می‌کنم که زندگی برگشته به آن طرف ببینید، ما در دوران بزرگسالی درگیر انواع مسئولیت و گرفتاری هستیم. خب، این زندگی لذتش کجاست؟ من حس می‌کنم این چرخش رخ داده که بگویید، زندگی یعنی همان دوران کودکی.

یثربی: بله، متوجه منظورتان شدم. الان کتاب‌هایی هست که ما به آن‌ها کتاب‌های روان‌شناسی موج سوم می‌گوییم و می‌گویند کودک درونت را دریاب یا مثلاً روان‌شناسی کودک درون و این که چه جوری با درون‌مان ارتباط بگیریم؟ تمام این‌ها برگشتی دارند به نوستالژی دوران کودکی و این که خلاقیت اساسی، کشف و شهود اساسی و درک اساسی زندگی، در دوران کودکی صورت می‌گیرد و اگر ما نتوانستیم آن موقع کودکی کنیم، الان هم دیر نیست؛ چون درون همه ما یک کودک زندانی شده و خفته وجود دارد که منتظر است مثل زیبای خفته، او را ببوسیم تا بیدار شود. و وقتی این کودک بیدار شود، آن وقت زندگی را خلاقانه درک می‌کند و همه چیز رنگ و بو و طعم پیدا می‌کند و رنگ‌های زندگی به زندگی باز می‌گردد. بله، ما در روان‌شناسی به این می‌گوییم روان‌شناسی موج سوم که تافلر و خیلی‌های دیگر روی آن کار کرده‌اند. اریک برن هم با کتاب «بازی‌ها»، خیلی در این زمینه مطرح شد. اریک برن با همان کتاب «والد، بالغ، کودک و نوعی دیگر» کاری کرد که مردم، امروزه خیلی راحت این جمله را به کار می‌برند که کودک درونم خسته است یا کودک درونم است که می‌خواهد با تو حرف بزند و این‌ها جملاتی نیست که یک شبه سر زبان‌ها افتاده باشد. در این ده سال اخیر به خصوص، روان‌شناسی این تحولات را از سر گذرانند. می‌دانید که این روان‌شناسی هم درست نقطه مقابل روان‌شناسی فرویدی است؛ یعنی هر قدر که او می‌گفت ما باید از آن مرحله گذر کنیم و به بلوغ برسیم تا کاملاً عقده‌ها و مسائل کودک فراموش شود، الان معتقدند که باید یاد بگیریم با کودک درون‌مان چگونه زندگی کنیم تا واقعاً معنای زندگی را بفهمیم. این رویکرد در ادبیات هم طبعاً خیلی نمود دارد.

کاموس: استفاده کردیم. خیلی متشکریم از دوستانی که در بحث شرکت کردند، و از دوستانی که تشریف آوردند و در خدمت‌شان بودیم.

بحث جداگانه، یک میزگرد جداگانه داشته باشیم که چگونه بن‌مایه‌های اساطیری که در افسانه‌های فولکور هم وجود دارد، می‌تواند نقطه آغاز پیدایش ادبیات کودک و ادبیات پیش‌دستانی باشد. در ادبیات پیش‌دستانی خوب، بن‌مایه‌ها اساطیری را زیاد می‌بینیم.

در مورد جامعه‌شناسی زیبایی، دقیقاً ما باید با جامعه‌شناسی زیبایی، برخورد داشته باشیم. این درست است که می‌گویید سیاهی جامعه‌ای نشانه زشتی است و در یک جامعه دیگر، نشانه زیبایی. در جامعه آفریقا من می‌خواندم که مثلاً لب‌های درشت، نشانه زیبایی است، اما ممکن است در جامعه ما نباشد. پس باید زیبایی را در ارتباط با جامعه معنا کرد. برای همین است که یک نویسنده خوب کودک و نوجوان یا اصلاً نویسنده خوب بزرگسال، اول باید درک و اشراف خوبی نسبت به جامعه‌اش داشته باشد.

در مورد تقابل خیر و شر هم باز با نظر دوستان موافقم. من حس می‌کنم کودک هنوز به مبحث ایدئولوژیک و درک مسائل ایدئولوژیک نرسیده. از دید کودک، چون قرار است هیچ چیزی بی‌جواب نماند و آن که خوب است، در نهایت پیروز شود و هیچ ظلمی وجود نداشته باشد و هیچ چیزی نیمه‌کاره نماند، پس خوب باید پیروز شود. بنابراین این رویکرد به کودک احساس امنیت می‌دهد.

مهوار: ما یک چرخش خیلی اساسی در ادبیات کودک جهان می‌بینیم. ادبیات کودک، امروز دیگر کودک را یک موجود ناتمام نمی‌بینید که بخواهد او را آموزش بدهد تا بزرگ و منظم و قانون‌مند شود و... نمونه بارز این ادبیات را در کارهای استاین می‌بینیم که به کودک می‌آموزد چگونه قوانین اجتماعی را بشکند و برای خودش جهان خاصی بیافریند. اگر از آن هم پیش‌تر برویم، موقعی که به رولدال می‌رسیم، دیگر حتی به کودک، شکستن قواعد اجتماعی را هم نمی‌آموزد و نمی‌خواهد دید انتقادی به او بدهد. من چند شب پیش داشتم کتاب «چارلی و کارخانه شکلات‌سازی» را می‌خواندم. جایی می‌گوید، آن‌ها دارند یک کاغذ دیواری لیسیدنی درست می‌کنند و یا می‌گویند، دارند شیرینی‌هایی درست می‌کنند که دیگر لازم نیست بخوری، می‌گیری در دست و مزه‌اش را در دهانت حس می‌کنی.

حتی از استاین هم فراتر می‌رود دیگر به کودک نمی‌گویند که تو می‌توانی قواعد اجتماعی را بشکنی. می‌خواهم بدانم آیا در روان‌شناسی هم این چرخش رخ داده؟ یعنی دیگر کودکی و دوران کودکی را مثل سالن انتظار نمی‌بینند تا او بزرگ شود و بخواهد زندگی کند؟

کودکان وقتی که اشیای

پیرامون خودشان را

هوشیار می‌پندارند،

نسبت به آن‌ها

واکنش نشان می‌دهند.

شما ممکن نیست

یک بچه مثلاً شش ساله را

بیرید به باغ و او به خاک، سنگ،

کرم خاکی و...

واکنشی نشان ندهد؛

مگر این که آن بچه

به دلایلی مشکل داشته باشد

و مثلاً از افسردگی رنج ببرد

آیا برای بچه‌ها

این تقابل بین خیر و شر،

بر اساس مرزبندی

ایدئولوژیک است؟

و یا این که ناشی از

احساس امنیت است؟

یعنی بچه خیر را

به این دلیل دوست دارد که

احساس امنیت می‌کند و

از شر به این خاطر بدش می‌آید

که حس می‌کند

او را تهدید می‌کند